



ممنوعیت کار کودکان یک خواست فوری است
۲۲ خرداد (۱۲ ژوئن) روز جهانی مبارزه با کار کودک

دمکراسی و مردم، برنده انتخابات ترکیه

اطلاعیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

صفحه ۲



پیروزی بزرگ و مختصات جدید

صفحه ۶

کردستان ایران و معضل پیشروی مبارزه

صفحه ۷

ادبیات آپارتمانی

صفحه ۱۴

رهبری افراطی انتخاب نخواهد شد

صفحه ۵

صفحه ۹
صفحه ۱۰
صفحه ۱۲
صفحه ۱۳
صفحه ۱۶
صفحه ۱۷
صفحه ۱۹

در این شماره می خوانید:
- در آرزوی خاورمیانه‌ای خالی از جنگ
- حزب جدید چپ برای وحدت چپ
- نرگس محمدی و گوهر عشقی ...
- مذاکرات هسته‌ای ممکن است به وقت اضافی بکشد
- کنفرانس مهم منطقه‌ای در باره مجازات اعدام
- حذف اسرائیل از فهرست سالانه سازمان ملل در باره ...
- آقای ماهرویان صداقت را از یاران خود بیاموزید



دمکراسی و مردم، برنده انتخابات ترکیه

انتخابات ترکیه با شرکت ۸۶ درصد رای‌دهندگان برگزار شد. در این انتخابات حزب عدالت و توسعه اکثریت خود را در پارلمان از دست داد و برنامه طیب اردوغان برای تغییر نظام سیاسی این کشور، افزایش قدرت رئیس‌جمهور و جایگزین کردن سیستم ریاستی به جای نظام پارلمانی ناکام ماند و سیاست‌های حزب حاکم از جمله سیاست نئولیبرالی، کردستیزی، قلع‌وقمع روزنامه‌نگاران و سرکوب آزادی‌های اجتماعی زیر سؤال رفت. اکثریت مردم ترکیه با آشکار شدن فساد و نقضان در حیات اقتصادی این کشور، تلاش حزب عدالت و توسعه و رهبران این حزب به ویژه رجب طیب اردوغان برای تحکیم قدرتی بلامنازع و اتخاذ یک سیاست خارجی بی چشم انداز از این حزب رو برتافتند.

در این انتخابات حزب چپ‌گرای دموکراتیک خلق‌ها، که برای نخستین بار در قالب یک ائتلاف حزبی در انتخابات مجلس ترکیه شرکت کرد، با عبور از مرز ۱۰ درصد و کسب تقریباً ۱۳ درصد آراء، وارد مجلس شد. این حزب بازتاب دهنده خواست‌ها و مطالبات کردها و سایر اقلیت‌ها، کارگران و زحمتکشان، سرکوب شده‌ها و به حاشیه رانده شده‌ها است. حزب دموکراتیک خلق‌ها در انتخابات توانست حمایت و رای کردها، اقلیت‌های ملی، اکثر جریان‌های چپ، سندیکاها و جامعه روشنفکری را جلب کند. ورود این حزب به پارلمان، موقعیت کردها را در ترکیه و منطقه ارتقاء بخشید، عامل سیاسی را برای حل مسئله کردها برجسته کرد، برفشار به حزب حاکم برای تغییر سیاست در عرصه‌های مختلف افزود و روندهای دمکراتیک را در ترکیه تقویت نمود.

انتخابات بی‌تردید تأثیرات خود را بر سیاست خارجی ترکیه خواهد گذاشت، سیاست منطقه‌ای اردوغان و داود اوغلو را زیر سؤال برده و دخالت دولت ترکیه در سوریه و حمایت از گروه‌های بنیادگرای اسلامی را محدود خواهد کرد.

ما براین باوریم که دمکراسی و مردم ترکیه برنده انتخابات بودند. مردم ترکیه و احزاب سیاسی اپوزیسیون در این انتخابات، با شیوه‌ای دموکراتیک به دوران اقتدارگرایی فزاینده اردوغان پایان دادند و فضای تازه‌ای در سپهر سیاسی ترکیه گشودند. ما از پیروزی مردم و دمکراسی در ترکیه خوشنودیم و امیدواریم که این پیروزی ضمن گسترش دمکراسی در این کشور، به سیاست حمایتی دولت ترکیه از بنیادگرایان اسلامی در منطقه پایان دهد.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۹ خرداد ۱۳۹۴ (۹ ژوئن ۲۰۱۵)

تبریک به حزب دموکراتیک خلق‌ها - ترکیه

به مناسبت پیروزی حزب دموکراتیک خلق‌ها در انتخابات پارلمانی ترکیه



به حزب دموکراتیک خلق‌ها - ترکیه

از سوی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیروزی حزب دموکراتیک خلق‌ها (ه.ا.د.پ.) در انتخابات پارلمانی ترکیه را تبریک می‌گوییم. ه.ا.د.پ. توانست با گذشتن از حد نصاب ۱۰ درصد و به دست آوردن نزدیک به ۱۵ درصد کرسی‌های مجلس جدید، به برنده واقعی انتخابات تبدیل شود. ه.ا.د.پ. موفق شد اراده و خواست‌های نیروهای ترقیخواه در ترکیه را یکپارچه کند. موفقیت ه.ا.د.پ. در بسیج میلیون‌ها رای دهنده، نشانگر آن است که یک پلاتفرم دموکراتیک و سکولار، چه پتانسیل بزرگی در جامعه ترکیه دارد. برای نخستین بار در تاریخ کشور، ه.ا.د.پ. توانسته است بین مطالبات گروه‌های مختلف قومی، سیاسی و اجتماعی برای عدالت و آزادی پل بزند.

در عین حال، پیروزی ه.ا.د.پ. پیروزی اندیشه دمکراسی در کل منطقه خاورمیانه است. در زمانی دشوار، هنگامی که پرچمداران ایدئولوژی‌های واپسگرایانه تنش‌های خونینی به ملت‌های منطقه تحمیل کرده‌اند، تصمیم جامعه مدنی ترکیه به تقویت نظام پارلمانی و رد تلاش‌های خودکامانه برای برقراری یک نظام ریاستی، پیام روشنی به همه ملت‌های منطقه خاورمیانه است. پیام این است که خلق‌های ترکیه خواهان موازنه‌ای از نیروهایند که در آن منافع مشروع همه گروه‌های اجتماعی و قومی در نظام سیاسی بازتاب یابند.

هم پلاتفرم انتخاباتی و هم عملکرد ه.ا.د.پ. الهام بخش همه نیروهای ترقیخواه در خاورمیانه است. منطقه ما به شدت نیازمند نیروهایی است که جایگزینی برای تنش‌های قومی و مذهبی ارائه کنند. ملت‌های خاورمیانه از امتداد شکاف‌های قومی و مذهبی خسته شده‌اند. منطقه، آماده اندیشه‌های دارای سمت‌گیری به سوی صلح، ترقی اجتماعی و همکاری همه ملت‌هاست. موفقیت ه.ا.د.پ. مبارزه برای این هدف‌ها را در کشورهای همسایه نیز تقویت خواهد کرد.

برای شما نقش فزاینده‌ای در آرایش نوین سیاسی در ترکیه آرزو مندیم.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۰ ژوئن ۲۰۱۵

برابر با ۲۰ خرداد ۱۳۹۴

پیروزی‌ها، د. پ. در اهداف دموکراتیک اش، پیروزی همه چپ منطقه و جهان است

خطر از جای دیگری است

علی پورنقوی



یادداشت سیاسی کار - آنلاین

تا سه هفته دیگر، ۳۰ ژوئن، اعتبار تفاهم هسته ای میان ایران و کشورهای ۵+۱ به پایان می رسد. مذاکره میان طرفین برای رسیدن به توافقی جامع و دائمی جریان دارد، اما هنوز هیچ کس با اطمینان از نیل به چنین توافقی سخن نگفته است. حتی رفته رفته ناامیدی نسبت به امکان توافق در مدت زمان باقیمانده شدت می گیرد و باز سناریوهای سیاه میدان طرح می یابند.

قراین برای این ناامیدی کم نیستند: برخی از مقامات ایرانی و امریکائی - این دو پای اصلی مذاکرات - با اطلاع نزدیک از روند گفتگوها، از امکان عدم توافق و تجدید دور دیگری از مذاکرات خبر داده اند؛ اما بیش از همه باید بر اظهارات مکرر خامنه ای در هفته های اخیر دست گذاشت. خامنه ای با این اظهارات ظاهراً خط قرمزهای غیر قابل عبوری را برای تیم مذاکره ایرانی ترسیم کرده است، و این در حالی است که یک موضوع مرکزی مذاکرات جاری دقیقاً متوجه همین خط قرمزها بوده است. متعاقباً مقامات مختلفی در جمهوری اسلامی نیز اظهارات مشابهی داشته اند که دو نمونه اخیر آن سخنان جزایری و ولایتی تا همین آخرین روزها بوده اند. در این میان "دلواپسان" هم تعرض گسترده ای را به دولت روحانی و تیم مذاکره او پیش برده اند، چنان که با این تعرض حداقل توانسته اند فضای رسانه ای در ایران را در روزهای اخیر در دست گیرند و تصویری از یک مخالفت سنگین علیه توافق احتمالی هسته ای را در برخی از اذهان ایجاد کنند.

خطر واقعیت، کشیده شدن باز هم وسیعتر و مستقیمتر پای جمهوری اسلامی به منجلاب سوریه است. خطری که در اظهارات قاسم سلیمانی در هفته گذشته و تنها یک روز پیش از دیدار روحانی با رئیس مجلس سوریه، خود را به عیان نشان می دهد.

با این حال این وضعیت، و دشواری منصور برای نیل به یک توافق جامع در این وضعیت در مدت باقیمانده، می توانند فقط ظاهر وضع را به دست دهند. واقعیت این است که رفتار خامنه ای در "آستانه" های پرونده هسته ای در خلال دو سال اخیر، عموماً مطابق

همین الگو بوده است: اخذ موضعی که ظاهراً حجت را بر تیم مذاکره ایران تمام می کرده و در عین حال کار تا کنونی این تیم را مورد حمایت قرار می داده است. روشن است که با وجود این کیفیت، توافقات بسیاری میان ایران و کشورهای ۵+۱ حاصل آمده و مسئله پرونده هسته ای جمهوری اسلامی، گامهای بلندی را تا حل نهائی برداشته است.

اکنون آشکار شده است که امریکا، علیرغم آن که اطلاعات قابل توجهی از برنامه حمله داعش به رمادی در اختیار داشته و علیرغم موقعیت شکننده نیروهای داعش در برابر حملات هوایی در هنگام حرکت به سمت رمادی، از بمباران این نیروها خودداری کرده است. پیام روشن است: "داعش بیشتر از آن که مسئله امریکا باشد، مسئله ایران است."

به علاوه کسانی همچون عراقچی، عضو ارشد تیم مذاکره ایران، و بهروز کمالوندی، معاون سازمان انرژی اتمی و دیگران نیز اولاً توافقات بسیاری را که در روزهای اخیر - پس از اظهارات خامنه ای - حاصل آمده اند، مورد تأکید قرار داده اند و ثانیاً آشکار کرده اند که اظهارات خامنه ای فاقد چنان بار سنگینی علیه توافق جامع متصور است که مخالفان توافق هسته ای در صدد تداعی آن اند. ضمناً در این چارچوب نباید از سخنان هفته گذشته مصباح یزدی در جمعی از فعالان سیاسی به سادگی گذشت. او در این سخنان با تأکیدی بی سابقه بر طبیعی بودن اختلاف فکر، می گوید: "... می توانیم در صورت داشتن منافع مشترک، با دشمن نیز تعامل داشته باشیم و این همان معنای برد برد است. اما همانگونه که آنها در عین تعامل با ما، دشمنی خود را پنهان نمی کنند، ما نیز باید بدانیم آنها دشمن هستند و این مطلب را صادقانه اعلام کنیم؛ زیرا ما حتی نباید برای از میدان بیرون کردن دشمنانمان به مکر و فریب متوسل شویم، چه رسد به دوستانی که با ما اختلاف سلیقه دارند." روشن است که مخاطب اصلی این سخنان همان "دلواپسان" اند و هدف اصلی شان، اعلام مجاز بودن پیشبرد سیاست برد - برد، حتی با "دشمن".

ادعای نوشته حاضر این نیست که تا پایان ژوئن توافق جامع هسته ای بین ایران و کشورهای ۵+۱ حتماً حاصل خواهد شد. چنین حتمیتی وجود ندارد، اما مروری بر عواملی که سالها پیش ایران و این کشورها، و بیش از همه امریکا، را به تلاش برای تفاهم ترغیب کردند، نشان می دهد

که این عوامل همچنان پابرجایند و در سوی جمهوری اسلامی حتی آکیدتر؛ اگر سیر رویدادها در منطقه خاورمیانه - خاصه در عراق و سوریه - در هفته های منتهی به "تفاهم هسته ای" در ماه نوامبر ۲۰۱۴ به روشنی به نفع جمهوری اسلامی بود، اکنون به دشواری بتوان از سیر رویدادها بر وفق مراد جمهوری اسلامی سخن گفت. فتح رمادی توسط داعش علامت روشنی از جانب امریکا به ایران نیز بود. اکنون آشکار شده است که امریکا، علیرغم آن که اطلاعات قابل توجهی از برنامه حمله داعش به رمادی در اختیار داشته و علیرغم موقعیت شکننده نیروهای داعش در برابر حملات هوایی در هنگام حرکت به سمت رمادی، از بمباران این نیروها خودداری کرده است. پیام روشن است: "داعش بیشتر از آن که مسئله امریکا باشد، مسئله ایران است."

اوضاع در سوریه نیز در قیاس با ۷-۸ ماه پیش، محسوساً به زیان بشار اسد و به تبع آن به زیان جمهوری اسلامی تغییر کرده است. ابتکار عمل سیاسی و نظامی در این کشور دیگر در دست بشار اسد نیست. نیروهای مخالف او، که مشخصاً توسط عربستان حمایت می شوند، فتوحاتی کرده و موقعیت خود را تحکیم بخشیده اند. روحانی در دیدار هفته گذشته خود با رئیس مجلس این کشور از "بودن مردم و دولت ایران تا پایان در کنار مردم و دولت سوریه" و از وفاداری ایران به تعهدات اخلاقی خود نسبت به سوریه سخن گفت. اینها بیاناتی دیپلماتیک اند، اما نه چندان ظریف که معنای "تا پایان" و "اخلاقی" در آنها از نظرها پنهان بماند.

واقعیت این است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی در منطقه ابتدا توسط وزارت امور خارجه تعیین نمی شود، بلکه با تاخت و تاز نیروهای سپاه و گاه بر پایه توهم رقم می خورد. واقعیت این است که جمهوری اسلامی، عربستان سعودی و تا حدودی ترکیه، در رفاتی خطرناک با هم برای تثبیت موقعیت خود به عنوان قدرت منطقه ای تقلا می کنند.

از این قرار، چنان که اشاره شد، عواملی که چند سال پیش جمهوری اسلامی را به چرخش در رویکرد خود نسبت به پرونده هسته ای اش ترغیب کردند، هنوز همچنان و به وجهی آکیدتر باقی اند. از این رو خطر عدم توافق و بازگشتن به مناسبات تنش آلوده سالها پیش با امریکا، واقعی ترین خطری نیست که بر بالای سر مردم و کشور ما به حرکت در آمده است. خطر واقعیت، کشیده شدن باز هم ...

ادامه در صفحه ۹

«جهانی دیگر، جهانی بهتر» ممکن است، اگر متحداً تلاش کنیم



کامیابی دموکراسی و چپ در ترکیه

بهزاد کریمی

جریان مقاومت اما، روی آوردن عملی آن به اتحاد عمل سراسری در کل ترکیه است. در رویکرد آنست بر تجمیع همه نیروی تبعیض ستیز در کل ترکیه علیه هر نوع از اجحاف، زور و ستم؛ در گرد آوری بیشترین آزار دیدگان ستم ملی، دینی، فرهنگی و جنسیتی چه در بعد تاریخی و چه فعال در همین امروز این کشور. در این انتخابات، برای نخستین بار جبهه ضد تبعیض در ترکیه خصلت سراسری به خود گرفت. حزب دموکراتیک خلق‌های ترکیه با نماد معنی دار رهبری جمعی یک روشنفکر کرد مطالبه خواه ملی و بانوی ترک با گرایش چپ، به فریاد ضد تبعیض زنان، کردها، علوی ها، ارمنه، آزادیخواهان و سکولار دموکرات‌های سراسر ترکیه بدل شد. این صف آرای غرور انگیز و پیروزمند بیانی از آرزوی همبستگی کلانی بود در این کشور مهم منطقه واصل بین اروپا و آسیا. آرزویی که زمانی تولستوی بزرگ در اثر جاودانه خود جنگ و صلح در وصف آن چنین نوشت: زمانی که نیروی جور همه قوای خود را جمع می کند تا شر بیا کند، چرا نیروی صلح و داد نباید همه توان خود را گرد بیاورد و برای خیر متحد شود؟ ترکیه امروز شاهد شکل گیری همبستگی وسیع و میلیونی نیروی دموکراسی خواه و تبعیض ستیز و عدالت طلب این کشور است. نیرویی که، بگونه واقع بینانه بر وجود نوعی از تعادل قوا در ترکیه آگاهی دارد و بخوبی و در اتکاء بر نیروی اجتماعی بزرگ دموکراسی در کشورش، رو به سیاست ورزی ظفرمندانه گذاشته است.

ترکیه امروز شاهد شکل گیری همبستگی وسیع و میلیونی نیروی دموکراسی خواه و تبعیض ستیز و عدالت طلب این کشور است. نیرویی که، بگونه واقع بینانه بر وجود نوعی از تعادل قوا در ترکیه آگاهی دارد و بخوبی و در اتکاء بر نیروی اجتماعی بزرگ دموکراسی در کشورش، رو به سیاست ورزی ظفرمندانه گذاشته است.

درک خلاقانه چپ ترکیه از اوضاع

یک دهه است که چپ جهانی در پی آن شکست بزرگ و تلخ قرن پیش، دیگر بار سر برآورده تا که حقانیت خود را نشان بدهد. چپ اجتماعی با ابراز وجود سیاسی نوین، در وجود اشکال تازه‌ایی از مقاوت و نیز ساختارهای جدیدی از برآمد اجتماعی در میدان سیاسی کلان تجلی می یابد. دوره عقب نشینی چند سالی است که به پایان خود رسیده و رو به پیشروی گذاشته است. در همه جا هم اساساً علیه نئو لیبرالیسم و تبعات آن و نیز در هر جا بر ضد ویژگی های استبدادی و ارتجاعی آن موقعیت و مکان. تجربه‌های چپ انتخاباتی و چپ جبهه‌ایی در امریکای لاتین طی سال‌های نخستین این قرن، برآمدهای کنونی در یونان و اسپانیای اروپا، کانون مقاوت کوبانی و اینک پیروزی در قالب جبهه دموکراتیک خلق‌های ترکیه. ...

ادامه در صفحه ۶

هفت دهه قرن گذشته هر زمان که این ساختار خود را در تهدید می دید و پاسدارانش منافع خود را در خطر می یافتند، کودتایی رخ می داد و در پی آن نیز، رو آمدن یک دوره بگیر و ببند و سرکوب. بیشترین و اصلی ترین قربانیان هم، همواره نیروی چپ و دموکراسی و ضد تبعیض بوده‌اند. در دهه پایانی قرن پیش، با بن بست های سیاسی و اقتصادی کامالیست های راست، جریان اسلامگرا و پوپولیستی ترکیه بیشترین بهره بردار شکاف بین اینان با نیروی چپ و تبعیض ستیز این کشور شد و با کسب پیروزی انتخاباتی حتی در این اواخر کوشید تا قدرت خود را با شیوه‌های کودتا مانند انحصاری کند.

نکته نوین در عملکرد این جریان مقاومت اما، روی آوردن عملی آن به اتحاد عمل سراسری در کل ترکیه است. در رویکرد آنست بر تجمیع همه نیروی تبعیض ستیز در کل ترکیه علیه هر نوع از اجحاف، زور و ستم

اما در این اواخر کار این جریان بود که نیروی دیگری نیز توانست بر بستر شکاف در قدرت و بروز نارضایتی های اجتماعی از میان خاکستر برخیزد و کمر راست کند: نیروی مدنی دموکراسی خواه و سکولار ترکیه با محوریت جریان تبعیض ستیز کردها و حمایت چپ ترکیه از آن. اینک در ترکیه نوعی از توازن قوای اجتماعی شکل گرفته است که در آن نه اسلامگرایان نئوعثمانیسم می توانند یکه تازی کنند و نه آتانورکیست‌های سنتی. جریان سومی سر برآورده و موقعیت سیاسی مهمی کسب کرده است. پیشروی نیروی مدنی دموکراسی خواه ترکیه در این انتخابات، زائیده چنین توان قوایی است.

تاکید بر این نکته از آنرو اهمیت دارد که بدانیم اگرچه دموکراسی یک رفتار و هنجار و فرهنگ است که طی زمان پدید می آید و رشد می کند، اما پیش زمینه اش همواره نوعی از برقراری تعادل قوای اجتماعی و سیاسی عینی است. بدون پدیداری چنین تعادلی در واقعیت سیاسی، دموکراسی نیز امکان بروز نمی یابد. هم از اینروست که نیروی دموکراسی خواه برای رسیدن به هدف دموکراسی، و در هر کجای دنیا، می باید که سیاست را بیش و پیش از همه در بهم خوردن و دقیق تر در بهم زدن تعادل قوای موجود به سود پلورالیسم بدانند و عمل کنند.

درک درست جریان حق طلب کرد ترکیه

تبعیض ستیزی کردها علیه زور گویی تاریخی پان ترکیسم، قدمتی به اندازه اعمال این زور و ستم دارد. عنصر مقاوت و اعتراض، هسته پایدار این چالش بوده است که بدون این عنصر ایستادگی و مبارزاتی و بی پشتوانه مبارزه برای احقاق حقوق کردها در کشوری که تا همین چندی پیش بیست میلیون کرد در آن "ترک کوهستانی" نامیده می شد، هرگز هم هیچ سخنی نمی توانسته از پیروزی امروزی آن در بین باشد. نکته نوین در عملکرد این

با اعلام نتایج انتخابات پارلمانی ترکیه آشکار شد که اراده دموکراتیک سرانجام توانسته نقشه های حزب حاکم اسلام گرای عدالت و توسعه را نقش بر آب کند و خیز نئوعثمانیسم برای انحصار قدرت در این کشور را لگام زند. با عبور پیروزمندانه حزب دموکراتیک خلق های ترکیه از مانع ارتجاعی و ضد دموکراتیک حد نصاب ده درصد برای حضور در پارلمان - این یادگار شوم دولت کودتای نظامیان در دهه هشتاد- رویای حاکمیت مطلق رجب طیب اردوغان دیگر نقش بر آب شده و زنجیره جاه طلبی های وی از هم گسسته است. این فقط پیروزی صفوف چپ و جبهه ضد تبعیض ملی و جنسیتی و اجتماعی ترکیه در مبارزه برای تامین دموکراسی و عدالت در این کشور نیست، که یک پیش روی مهم و درخور تحسین و امید بخش برای همه دموکراسی خواهان و عدالت اجتماعی طلبان منطقه ما نیز است. در آئینه این موفقیت، نیروی چپ می باید به تامل بنگرد و از آن بیاموزد. این یادداشت از میان موضوعات زیاد، صرفاً اشاره به چهار نکته را برگزیده است.

تاکید بر این نکته از آنرو اهمیت دارد که بدانیم اگرچه دموکراسی یک رفتار و هنجار و فرهنگ است که طی زمان پدید می آید و رشد می کند، اما پیش زمینه اش همواره نوعی از برقراری تعادل قوای اجتماعی و سیاسی عینی است

دموکراسی بر تعادل قوا استوار است

اسلام گرایان ترکیه مانند انواع همکیشان خود در هر جای دیگر، باوری به دموکراسی ندارند. برای آنها دموکراسی تا آنجا خوب است که به قدرت برسند و در قدرت بمانند. نحوه برخورد سرکوبگرانه "ااق پارتی" با آزادی مطبوعات و رسانه‌ها در ترکیه طی همین سال‌هایی که بر سکوی قدرت نشستند را می توان یکی از نشانه‌های بارز این رویکرد دید و سمتگیری پوپولیستی آنان بسوی استقرار سیستم ریاستی بجای نظام پارلمانی در این کشور را نشانه‌ایی دیگر از همین واقعیت. بنابراین آنچه که باند قدرت اردوغان را مجبور به پذیرش آزادی نسبی انتخابات در ترکیه و تمکین به نتایج آن کرد، نه آزادیخواهی درون زا در این جریان، که می باید بیانگر ناگزیری اش در پذیرش واقعیت تعادل قوا در این کشور و تحمیل این واقعیت بر آن دانسته شود. در ساختار تاریخی آنا تورکیستی، زمان طولانی اگر قدرت برتر از آن ارتش بوده است و آمر امور دولت نیز ژنرال های ترک- محور راستگرا، از یک دهه پیش اما شاهد تغییرات بزرگی در نظام قدرت این کشور هستیم. طی



رهبری افراطی انتخاب نخواهد شد

ملیحه محمدی

جناح محافظه‌کار افراطی به هیچ قیمتی حاضر به کنار آمدن با مقوله‌ی آزادی فردی نیست، اما در کنار آمدن با ایده‌آل‌های سیاسی خود، از منظر منافع آتی‌اش بسیار واقع‌بین و آینده‌نگر است. این گرایش همان عمل‌گرایی معروف جمهوری اسلامی است که موجب شده است هرگز نیروی نظامی خود را فقط در پی حمایت از آرمان ایدئولوژیک خود به کار نگیرد. از پیش می‌دانم که این ادعا مخالفین بسیاری دارد. از مخالفانی که می‌خواهند ثابت کنند جمهوری اسلامی در یمن نیروی نظامی دارد، عبور می‌کنم زیرا ادله‌ای ندارند ولی در پاسخ دوستانی که حضور نظامی جمهوری اسلامی را در سوریه به عنوان سند در مقابل ادعای من می‌آورند، بدون وارد شدن به بحث درستی یا نادرستی این حرکت، تأکید می‌کنم که اگر نیک بنگرند، مسئله در سوریه اساساً منافع سیاسی و جغرافیای سیاسی است و این همان منفعتی است که هر حکومتی را با هر ماهیتی به حرکت وامی‌دارد.

روحانیت ایران اگر در مسئله‌ی آزادی‌های سیاسی، فردی و اجتماعی، گرایش‌های مختلفی دارد و مثلاً جناح محافظه‌کار افراطی به هیچ قیمتی حاضر به کنار آمدن با مقوله‌ی آزادی فردی نیست، اما در کنار آمدن با ایده‌آل‌های سیاسی خود، از منظر منافع آتی‌اش بسیار واقع‌بین و آینده‌نگر است

باری، بر سر این مسئله در این یادداشت بیش از این درنگ کردن خارج از وظیفه می‌شود زیرا که می‌تواند از مرزهای موضوع مورد بحث یعنی «آینده‌ی ایران پس از خامنه‌ای» بسیار دور شود. برمی‌گردم به این بحث که زعمای روحانیت در جمهوری اسلامی در نهایت همیشه با یک‌دیگر سازش می‌کنند، و تأثیر این سیاست در مسئله‌ی انتخاب رهبر!

گفتم که چهار مشکل، هسته‌ای، اقتصاد، روابط خارجی و بحران سیاسی ناشی از سرکوب آزادی‌ها، از هر نگاهی مهم‌ترین موانع کشورداری برای رهبری جمهوری اسلامی ایران هستند. دریافت من بر اساس آنچه تاکنون در کشور ما روی داده، این است که بازیگران حکومتی صحنه‌ی سیاست ایران، از هر گرایشی که هستند، دریافت‌اند که در مقطعی از حیات کشور ایستاده‌ایم که با هر چهار مورد این مشکلات تنها می‌توان به اعتدال و به احتیاط روبرو شد. ... ادامه در صفحه ۱۸

کنونی هم با آن درگیر است. این‌ها چهار مشکل عمده‌ی زیر هستند: یکم، مشکل هسته‌ای که علی‌رغم پیدایش افق‌های روشن هنوز در جای خود باقی ست.

دوم، اقتصاد ایران که میان مشکلات عینی و اراده‌ی تغییر آویگ است.

سوم، روابط کشور با جامعه‌ی جهانی که هنوز به تعادل لازم نرسیده و کشورهای عرب خاورمیانه که در برابر ایران مواضع خصمانه نسبتاً فعالی دارند.

چهارم، مشکلی که شاید در مقایسه با اهمیت و تعیین کنندگی‌اش، خاموش و سرپوشیده باشد و آن بغرنجی توازن قوای سیاسی در ایران است. علی‌رغم سرکوب و محاق فعالان سیاسی که متعلق به بخش بزرگی از جامعه‌ی مدنی ایران هستند، وجود و حضور و مطالبات این مجموعه در فضای سیاسی موج می‌زند و حالتی از صبر و انتظار نفس‌گیر را نه تنها بر جامعه که بر حکومت نیز تحمیل کرده است. و این صبر و انتظار نمی‌تواند تا هر وقت که یکی از طرفین می‌خواهد ادامه بیابد. مطالبات سرکوب شده‌ی سیاسی در هر جامعه‌ای فقط بزنگاه می‌جوید تا آن‌چنان‌که حکم لحظه باشد خود را بروز دهد! و این مشکلی نیست که حکومت‌گران جامعه‌ی ایران علی‌رغم هر موضعی که در انتظار می‌گیرند، هر لحظه آن را در آستانه نبینند.

از سوی دیگر می‌دانیم که تعیین رهبر جدید در ایران پروسه‌ای تایع یک حرکت قانونمند نیست و از نظم از پیش نوشته شده‌ای چون ولایتعهدی یا انتخاب رییس جمهور جدید که تایع صندوق آرای عمومی است پیروی نمی‌کند. این فرایند تایع چالش بزرگی است که از درون نبرد «که بر که»، میان مراجع محافظه‌کار سنتی و محافظه‌کاران افراطی بیرون می‌آید. اما و در عین حال از آنجایی که شرایط سیاسی فعلی از این مشکلات چهارگانه‌ای که بر شمردم رنج می‌برد، به گمان من نتیجه نه لزوماً حاصل پیروزی یکی از دو جناح بر دیگری، که می‌تواند محصول سازش منطقی میان این دو جریان درون حکومتی هم باشد.

پای فشاری مردم بر حقوق خود، در عین پای فشاری بر تعطیل خشونت، گذاری را ناگزیر می‌کند که نه حکمرانان ایران که هر حکومتی در هر کجای جهان وادار به همراهی با آن می‌شود

این خوش‌بینی یا بدبینی نیست. این را برآمد نهایی تصمیمات جمهوری اسلامی در عمل نشان داده است. یعنی روحانیت ایران اگر در مسئله‌ی آزادی‌های سیاسی، فردی و اجتماعی، گرایش‌های مختلفی دارد و مثلاً

رهبر فعلی ایران در تابستان امسال هفتاد و شش ساله می‌شود. در دنیای امروز و با امکانات هر روز رشد‌یابنده‌ای که برای عموم و خواص به طریق اولی وجود دارد، این که ایشان ۱۰ سال آینده را هم در قید حیات باشند، به هیچ‌وجه نامحتمل نیست؛ کما این‌که آقای خمینی نیز قریب هشتاد و هفت سال زندگی کرد.

بنابراین طرح چنین پرسشی اگر بر اساس سن و سال یا حتی بیماری ایشان که آن هم در این روزگار قابل کنترل است باشد، به نظر من ورودی مناسبی نیست و در نهایت ما را وادار می‌کند که آینده‌ای را با رهبریت فرد یا جریان دیگری، در شرایط و موقعیت کنونی کشور ترسیم کنیم و این تصویری دور از واقعیت خواهد بود. اما از آنجایی که در پرسش نشریه «میهن»، این مسئله به عنوان یک بحث راهبردی مطرح می‌شود، می‌توان وارد این بحث شد و لاجرم با ذکر اما و اگرهای بسیار! یعنی بررسی دو حالت مشخص، به این ترتیب:

اما اگر ناگزیر باشیم که به شواهد و نمونه‌های موجود برای جانشینی آقای خامنه‌ای اشاره کنیم، نام‌های معینی وجود دارند که برخی بیشتر و برخی کمتر به درجات گوناگون واقع‌بینانه یا ایده‌آل‌جویانه به هر حال مطرح می‌شوند و می‌توان به موقعیت و احتمالات مربوط به آن‌ها تا حدودی پرداخت

اول، ادامه‌ی زندگی ایشان بر پایه‌ی این پیش‌فرض‌های من دوم، فوت آقای خامنه‌ای و الزام تعیین رهبری جدید در شرایط کنونی پاسخ من به حالت اول یعنی باقی ماندن آقای خامنه‌ای در قید حیات، کوتاه و مختصر است و آن این است که در صورت ادامه‌ی حیات ایشان مثلاً برای ۱۰ سال آینده، رشد نیروهای سیاسی در ایران و شرایط جهانی و منطقه‌ای شرایط آن‌چنان متفاوتی را در ایران پیش آورده است که شاید ورق دفتر حکومت در ایران را از این فصل که هست برگرداند. مثلاً ساختار قید تقید بر ولایت را نداشته باشد، یا اشکالی مانند شورای رهبری طرح شود که در شرایط فعلی زمینه ندارد، یا دیگر گونه‌های دور از ذهن امروزی ما یا حداقل من!

اما احتمال دوم یعنی ضرورت تعیین رهبری در شرایط کنونی، الزاماتی با خود دارد که مهم‌ترین آن‌ها پاسخ دادن به مشکلات جدی و حیاتی کنونی است؛ همان مشکلاتی که در واقع رهبری



پیروزی بزرگ و مختصات جدید

فرخ نعمت پور

- تقویت موقعیت کردها در ترکیه به تحکیم موقعیت سیاسی کردها در کل منطقه منجر می شود. این تحکیم بویژه در برجستهتر شدن فاکتور سیاسی و نه نظامی حل مسئله کردها خود را نشان خواهد داد.

- این پیروزی به تضعیف موقعیت حزب دمکرات کردستان عراق به عنوان حزب رقیب پ کا کا در منطقه و نزدیک به اردوغان منجر می شود. آقای بارزانی موقعیت خود را به عنوان میانجی حل مسئله کردها در ترکیه از دست می دهد.

در پایان باید گفت که عنصر توجه به گوناگونی در بافت حزب و تمایل و جدیت آن برای جذب رای نه فقط در مناطق کردنشین بلکه در سراسر کشور، و مشارکت جدی چپ های ترکیه در این حزب، کلید موفقیت آن را در انتخابات رقم زد، و بدین ترتیب این درس بزرگ را با خود به همراه آورد که حل مسئله اقلیتها و احقاق حقوق حقه آنان روندیست دمکراتیک که احتیاج به مشارکت همه آحاد کشور دارد.

می شود. در صورت پیشبرد این روند در آینده، امکان رخت بریستن اسلحه در مناقشه میان پ کا کا و دولت ترکیه بسیار قویتر می شود،
- حزب عدالت و توسعه آقای اردوغان از این پس برای پیشبرد برنامههای خود در پارلمان احتیاج به ائتلاف خواهد داشت،
- رویاهای اردوغان نه فقط در تغییر نظام پارلمانی به نظام ریاستی شکست می خورد، بلکه با از دست دادن اکثریت در پارلمان، تلاشهای وی در شدت بخشیدن به روند سرنوینی نظام اسد در سوریه از طریق کمک رسانی به گروههای جهادی و اسلامی دچار لطمات جدی می شود. به بیانی دیگر موقعیت سیاست منطقهای وی متزلزل می شود،
- تصف اردوغان به معنای تضعیف جبهه ضد سوری در منطقه می باشد،
- تضعیف اردوغان به معنای تقویت موقعیت نظام اسد، ایران و آن کشورهایی می باشد که در جبهه مخالف سیاستهای ترکیه در مورد سوریه قرار دارند.

حزب HDP در ترکیه که چنانچه رهبر آن دمیرتاش توصیف می کند "حزب تنوع و پلورال، همچون خود جامعه ترکیه" است، توانست با عبور از مرز ده درصد و اختصاص حتی عددی بیشتر از آن، به مجلس ترکیه راه یابد و بدین ترتیب برای اولین بار کردها توانستند بصورت حزب نماینده به پارلمان این کشور بفرستند. بی گمان پیروزی این حزب چنانکه بیشتر مفسرین معتقد و هم رای هستند، می تواند تاثیرات معین و جدی بر روندهای سیاسی هم در خود ترکیه و هم در کل منطقه به جا بگذارد که به اختصار در زیر به آن اشاره می شود. این تاثیرات هم دارای ابعاد داخلی هستند و هم خارجی:

- با راه یافتن این حزب به پارلمان ترکیه، روند سیاسی حل مسئله کردها از جایگاه بهتری برخوردار

کامیابی دمکراسی ...

ادامه از صفحه ۴

چپ ترکیه با فراست و خلاقیت، جندی پیش اهمیت مقاومت مدنی اعتراض اجتماعی جوانان ترکیه را در پارک گیزی استانبول دریافت و همین خلاقیت را طی کارزار انتخاباتی اخیر در شکل حمایت فعال و پرشور خویش از قدرت گیری حزب دمکراتیک خلق های ترکیه به نمایش گذاشت. چپ ترکیه قدرت پای خود را به درستی در توانیابی نیروی دمکراسی دریافته است. اگر هر رادیکالیسمی در سیاست علیه دیکتاتوری وقت، الزاماً از جنس چپ نیست و درونمایه چپ ندارد اما چپ بی ایستادگی رادیکال در برابر تعرضات راست نیز، نمی تواند چپ باشد و چپ هم نخواهد ماند. بین رادیکالیسم برنامه ای و مواجعه رادیکال سیاسی علیه هر نوع دیکتاتوری، رابطه درونی برقرار است. توافقات سیاسی لازم با تمکین و تسلیم و خود وانهی نظری و برنامه ایی دو چیز بکلی متضاد هستند. چپ ترکیه، مبارزه کنونی اش با نئولیبرالیسم را که مروج امروزی آن همانا نئو عثمانیسم "اق پارتنی" است، تداوم مبارزه اش با نئو لیبرالیسم کودتاچی هایی چون کنعان اورن ها و تورگوت اوزال های دهه هشتاد قرار داده است و در هر دو نیز، مقدمات در شکل مقاوت علیه استبداد سیاسی و انحصار قدرت سیاسی. مبارزه چپ ترکیه علیه فساد الیگارشی نظامی دوره کودتای کمالیستی، اینک با مبارزه اش علیه فساد اقتصادی دولت اسلام گرایان زنده و تکمیل می شود. پشتیبانی چپ از حزب دمکراتیک خلق های ترکیه که پرچم ترکیه برای همه را در دست گرفته است، که شعار ترکیه مامن همبستگی برای مردمان ترکیه و دوری گزینی از ماجراجویی های خارجی اردوغان- داوود اوغلو را سر می دهد، در چنین واقعیت هایی ریشه دارد.

نیاز به واقع بینی

در برابر این پیروزی جبهه تبعیض ستیز و چپ ترکیه، نه ناسیونالیسم افراطی زخم خورده ترک و نه اسلام گرایی دچار ناکامی در نقشه و برنامه خود بیگار نخواهند نشست. باید در انتظار انواع مانورها و توطئه های سیاسی حزب اکثریت اسلامگرا و نیز راست گرایان ناسیونالیست ترک علیه این جبهه مردمی ماند. مبارزه اجتماعی کلان در این کشور وارد دوره نوینی شده است. نیروی مردمی ترقیخواه و توسعه طلب این کشور کشاکش های بزرگ پارلمانی و صف آرایی های سیاسی در میادین بزرگ شهرها را پیش روی خود دارد. هم سیاست داخلی و هم عرصه سیاست خارجی ترکیه در کانون چالش های برنامه ایی بزرگ قرار می گیرند و این بار با حضور پر رنگ نیروی دمکراسی و عدالت. جای هیچگونه خوش خیالی برای چپ ترکیه وجود ندارد. اقسام بمب اندازی ها و قتل های سیاسی، انواع تطمیع ها و تهدیدها، و بویژه تلاش های گسترده برای تفرقه افکنی در صفوف این جبهه در پارلمان سراسری و در دیار بکر ها، نه تنها در راهند که هم اینک فعالند. در این شرایط، جبهه دمکراتیک خلق های ترکیه بیش از پیش به حفظ اتحاد در صفوف خود نیاز حیاتی دارد. تعرض سیاسی سنجیده به سیاست خارجی ماجراجویانه و شکست خورده اسلامگرایان این کشور و در پیش گرفتن سیاست نزدیکی به اروپا و صلح و همبستگی در منطقه، برنامه مطالبه محوری در قبال رویکرد امتناع عملی ناسیونالیسم پان ترکیستی - اسلامی در برابر کردها و اقلیت های دیگر کشور، ایستادگی مدنی و مقدماتاً هم علیه شیب تند اسلامی کردن شئونات کشور، و ارایه طرح های بدیل اقتصادی و اجتماعی عدالت خواهانه، می توانند این جبهه را حفظ و آن را برای پیشروی بیشتر یاری برسانند.

پیروزی این جبهه در اهداف دمکراتیک اش، پیروزی همه چپ منطقه و جهان است.

ما مدافع منافع ملی و همبستگی جهانی و مخالف سلطه طلبی کشورهای قدرتمند جهانی هستیم

کردستان ایران و معضل پیشروی مبارزه



فرخ نعمت‌پور

مقدمه

با شدت گرفتن روندهای سیاسی در سه بخش دیگر کردستان در کشورهای عراق، سوریه و ترکیه، مدت‌های مدیدیست که ذهن فعالان سیاسی، مدنی و ملی کردستان ایران به این معطوف شده است که چگونه می‌توان در این بخش کردستان نیز متناسب با روندهای موجود، جنبش را دوباره احیا کرد و آن را دگر بار به آن سطح مطلوب ارتقا داد که در حد موقعیت آن باشد. در این رابطه تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است، از امید به دخالت خارجی در میان بخشی از فعالان گرفته تا ایجاد جبهه کردستانی از احزاب سیاسی، تلاش برای احیای مبارزه مسلحانه، و یا نزدیک شدن به امر استفاده از رقابت جناح‌های درون حاکمیت و پیشبرد نوعی برنامه فرم‌مبستی، تلاش‌ها و امیدهای هستند که هنوز نه تنها وارد روندهای تکوینی خود نشده‌اند، بلکه کماکان بسیار از اهداف خود دورند. چنین به نظر می‌رسد که جنبش کردستان همانند خود جنبش سراسری در ایران سال‌هاست وارد دوران رخوت و سستی خود شده است.

نگاهی به بخش‌های دیگر کردستان

در عراق چنانکه می‌دانیم به علت دخالت خارجی، شرایطی پیش آمد که در آن کردها توانستند به تشکیل دولت محلی خود نائل آیند و کماکان پس از گذشت بیست و اندی سال موفق به حفظ و ادامه موجودیت آن شوند.

سخنانی از این دست که ما برای حضور در کردستان ایران احتیاج به اجازه کسی نداریم و فشار برای بازکردن راه جهت اعزام نیروهای خود به آن سوی مرز، گواه از این دارند که سیاست دفاع از منافع ملی اقلیم کردستان دچار شکاف جدی شده است

در ترکیه به علت دموکراسی مختص این کشور، جمعیت بزرگتر کردها، جغرافیای سیاسی متنوع پشت جبهه پ کاکا، انعطاف نیروهای داخلی سیاسی در استفاده از شرایط موجود کشور و نیز سرانجام نوعی تغییر در دیدگاه‌های نیروهای حاکم در دولت، شاهد رشد روزافزون جنبش کردی در این کشور هستیم که اوج خود را در نتیجه انتخابات اخیر نشان داد که در آن حزب دمکراتیک خلقها توانست با کسب آرای بیشتر از ده درصد به مجلس این کشور راه یابد. در سوریه نیز به علت رشد اعتراضات داخلی، دخالت کشورهای منطقه، عقب نشینی نیروهای نظامی دولت طبق یک برنامه از پیش تدوین شده از بسیاری از مناطق کردنشین، و در نتیجه تضعیف تسلط دولت

بشار اسد، کردها در مناطق زندگی خود توانستند دست به ایجاد کانتون‌ها بزنند که در فلسفه وجودی خود متفاوت از تجربه دولت اقلیم کردستان می‌باشند.

کردستان ایران

اما در کردستان ایران وضع به سوی دیگری جهت گیری کرد. این بخش از کردستان که دارای پیشینه مبارزاتی طولانی و برجسته می‌باشد، بعد از تحولات عراق و تحت فشار قرار گرفتن احزاب سیاسی مسلح آن در این کشور از طرف حاکمان جدید، بویژه در بخش اقلیم کردستان، وارد مرحله دیگری شد. این احزاب عمدتاً دوره جدید حضور و فعالیت خود را با تئوری کمک به منافع دولت اقلیم کردستان توجیه کردند، و انفعال مسلحانه خود را در مسیر منافع ملی کردستان عراق ارزیابی کردند. این سیاست سال‌های متمادیست که ادامه دارد.

باید گفت که امکان احیای مبارزه مسلحانه بشیوه سابق وجود ندارد، آن هم به یک دلیل بسیار واضح، دیگر پشت جبهه‌ای به مانند سابق وجود ندارد که بتواند چنین شیوه‌ای را از لحاظ بویژه سیاسی و لجستیکی ساپورت کند

تغییر در نگاه

اخیراً اما با شروع درگیری‌های حزب دمکرات کردستان ایران و پ کاکا در منطقه قندیل و نوع اظهارنظرهای بخش عمده‌ای از این احزاب ما ظاهراً شاهد تغییری در نگاه و نوع استراتژی این احزاب هستیم. سخنانی از این دست که ما برای حضور در کردستان ایران احتیاج به اجازه کسی نداریم و فشار برای بازکردن راه جهت اعزام نیروهای خود به آن سوی مرز، گواه از این دارند که سیاست دفاع از منافع ملی اقلیم کردستان دچار شکاف جدی شده است، که این شکاف نیز می‌تواند دو علت داشته باشد: علت اول اینکه احزاب کرد ایرانی موجود در آن سوی مرز یا واقعا از شرایط موجود در کردستان عراق دل‌سرد شده‌اند، و علت دوم اینکه شاید آنها درصد وارد شدن به دسته‌بندی‌های جدید منطقه هستند.

احزاب کرد ایرانی، در ارزیابی اهمیت موقعیت خود، خود را کمتر از دیگر احزاب موجود در کردستان‌های دیگر نمی‌بینند. اما با شدت گرفتن روندهای سیاسی در دیگر کردستان‌ها و تحت فشار بودن خود در کردستان عراق و سکوت ظاهری‌ای که در کردستان ایران موجود است، با برخورداری از احساسی بسیار ناخوشایند و فراسوی آن با این ارزیابی که بشدت به آنان علیرغم خوش نیتیشان نسبت به دیگر جریان‌ها و کمک بی‌شائبه در گذشته به آنان، مورد بی‌لطفی جدی (این بی‌لطفی گاهی به بی‌توجهی حساب شده ای هم تعبیر می‌شود) قرار گرفته اند که منافع و موقعیت آنان را زیر ضرب جدی قرار داده است. در واقع آنان اصل رکود در

کردستان ایران را ناشی از این امر می‌دانند، و معتقدند که با حضور دوباره نیروهای مسلح خود در خاک کردستان ایران می‌توانند به دوران رخوت بار کنونی پایان دهند.

بنابراین بطورکلی می‌توان گفت که سه علت آنان را به تلاش برای برون رفت از وضعیت کنونی واداشته است: علت اول، دسته‌بندی‌های جدید در منطقه، علت دوم، وضعیت سکون و بحران وجودی مفرها، و علت سوم، پس زدن روانشناسی تحقیر. البته اینکه آنان بتوانند در این مسیر موفق شوند و تجربه دیگری را پی ببرند، خود جای بحث فراوان دارد.

دشواریهای برآمد

اما آیا می‌شود از عروج و صعود موقعیت کردها در دیگر کردستان‌ها به شیوه اتوماتیکی به تکرار آن در کردستان ایران رسید؟

باید توجه داشت که در عراق و سوریه، موقعیت نوین کردها ناشی از ریزش قدرت دولت مرکزیت و در ترکیه این موقعیت عمدتاً ناشی از آن نوع دموکراسی‌ای می‌باشد که در این کشور وجود دارد. اما در ایران و در کردستان ایران هیچکدام از این شرایط وجود ندارد، نه دولت مرکزی قدرتش فروریخته است و نه دموکراسی ایرانی وجود دارد. آنچه در این بخش کردستان وجود دارد عبارت است از قدرت بلامنازع دولت مرکزی، شرایط اختناق و وجود یک حرکت بطنی مدنی در فرم ایجاد نهادهای مدنی و پیشبرد خواسته‌ها در فرم مسالمت آمیز و آگاه‌گرانه.

اگر در آن سالها نه رژیم امتیاز داد و نه مبارزه چریکی به سطح یک جنبش فراروئید، پس چگونه در شرایط موجود و آن هم با توجه به وجود یک حرکت بطنی مدنی که در بنیانهای خود با حرکت مسلحانه تضاد دارد، می‌توان دوباره به جنبش چریکی امید بست؟

حرکت و رویای احزاب مسلح کردی

در نبود شرایط گفته شده در کردستان ایران، اما احزاب کرد ایرانی در پی بنیاد نهادن چه روشی برای حضور دوباره و عروج مبارزات خود هستند؟ ظاهراً فاکتورها نشان از آن دارند که آنچه برای این احزاب باقی مانده همانا احیای مبارزه چریکی به شیوه سال‌های قبل می‌باشد. حرکت اخیر حزب دمکرات کردستان ایران در منطقه قندیل در راستای تأیید این حکم می‌باشد.

اما آیا اساساً امکان احیای مبارزه چریکی بشیوه سال‌های دهه هشتاد وجود دارد؟ و اگر وجود دارد ...

ادامه در صفحه ۸

کردستان ایران ...

ادامه از صفحه ۸

اما آیا اساساً امکان احیای مبارزه چریکی بشیوه سالهای دهه هشتاد وجود دارد؟ و اگر وجود دارد این شکل تا چه حد می تواند تأثیرگذار باشد؟

باید گفت که امکان احیای مبارزه مسلحانه بشیوه سابق وجود ندارد، آن هم به یک دلیل بسیار واضح، دیگر پشت جبهه‌ای به مانند سابق وجود ندارد که بتواند چنین شیوه‌ای را از لحاظ بویژه سیاسی و لجستیکی ساپورت کند. دیگر دولت متخاصمی در عراق وجود ندارد که صد درصد ضد دولت ایران باشد و بنابراین بتوان از تضاد آنها در جهت مبارزه مسلحانه استفاده کرد. نه دولت عراق و نه دولت اقلیم کردستان که خود را دوست ایران می دانند و در پی پیشبرد یک رابطه متعارفند، هیچگاه وارد چنین فازی نمی شوند. و از این منظر باید حتی حرکت اخیر حزب دمکرات کردستان ایران را یک حرکت مقطعی در شرایط ویژه‌ای حساب کرد که نمی تواند بطور منطقی در آینده ادامه داشته باشد. ادامه تحرکات نظامی احزاب کرد ایرانی در آن سوی مرز می تواند به تشنج در اقلیم کردستان در اثر دخالت‌های ایران بیانجامد.

از طرف دیگر حتی اگر هم امکان احیای این نوع مبارزه وجود داشته باشد باید در تأثیرگذاری آن تردید جدی داشت. زیرا در شرایطی که خود اعلام کنندگان مبارزه مسلحانه از همان ابتدا آن را در جهت تحمیل خود و خواسته‌های خود به رژیم می دانستند، در شرایطی که جمهوری اسلامی در منطقه از وضعیت بهتری برخوردار شده و حتی به نوعی از وجود کردها در دیگر مناطق در جهت حفظ منافع کلان خود در منطقه بهره می برد، چنین مبارزه‌ای نه تنها رژیم را به سر میز مذاکره جدیدی نخواهد کشانید، بلکه ما

بار دیگر وارد یک فضای جنگی و میلیتاری در کردستان ایران خواهیم شد که بشدت به همان مبارزه بطئی و عمیق مدنی هم لطامت جدی خواهد زد.

اشتباه در توصیف و حرکت

شاهد آن هستیم که آنگاه که صدای گلوله‌ای از اسلحه‌ای بلند می شود و باز از حضور پیشمرگها در کردستان گفته می شود، بلافاصله از عروج دوباره مبارزه و جنبش سخن به میان می آید. چنانکه می بینیم در این نوع نگاه، فعالیت احزاب با حضور جنبش یکی گرفته می شود و به اشتباه مبارزات احزاب و سازمانهای سیاسی با جنبش که یک مفهوم نوده‌ای، جمعی و مداوم است یکی گرفته می شود. دوستان ما توجه ندارند که حتی در اوج جنبش مسلحانه سالهای دهه هشتاد میلادی هم هیچ گاه مبارزه مسلحانه چریکی نتوانست به ارتقا جامعه کردستان به سطح یک جنبش کمک کند و مبارزات چریکی عمدتاً در قالب همان فعالیهای چریکی و حزبی باقی ماندند. آزموده را دوباره آزمودن خطاست.

اگر در آن سالها نه رژیم امتیاز داد و نه مبارزه چریکی به سطح یک جنبش فراروئید، پس چگونه در شرایط موجود و آن هم با توجه به وجود یک حرکت بطئی مدنی که در بنیانهای خود با حرکت مسلحانه تضاد دارد، می توان دوباره به جنبش چریکی امید بست؟

نتیجه

واقعیت این است که باید برای ارتقا بخشیدن به سطح مبارزات مردم کردستان ایران، از شرایط درونی خود این جامعه و ایران حرکت کرد، و نه از کپی برداری دوباره از گذشته و یا تلاش برای تقلید از شرایط دیگر کردستانها. تلاش برای پر رنگتر کردن نقش مبارزه سیاسی و نزدیک شدن بیشتر به مبارزات مدنی در شرایط فعلی تنها راهکار می باشد. اینکه در دیگر

کردستانها شرایط به سوی مبارزه نهائی پیش می رود، نباید مبارزات کردستان ایران را به این نتیجه برساند که ما نیز لاجرم به یمن همین کرد بودن در چنین موقعیتی قرار داریم. نه رژیم در ایران ریزش کرده است و نه شرایط پشت جبهه قبل برای مبارزه چریکی دیگر وجود دارد. چاره‌ای نیست جز کار بطئی، آرام و مداوم. هر نوع تلاش برای تقلید و یا کپی برداری ما را تنها به سوی دشواریهای بیشتر رهنمون می شود.

از تجربه کردستانهای دیگر باید بشیوه درست استفاده کرد. شاید در این رابطه تجربه اخیر کردها در ترکیه در قالب حزب دمکراتیک قلحقا بیشتر به شرایط ما نزدیک باشد تا وضعیت موجود در کردستان عراق و سوریه. آن هم عمدتاً به این لحاظ که وضعیت کشور در ترکیه دست نخورده است و هیچ نوع آنارشیزم سیاسی از لحاظ خلا قدرت دیده نمی شود.

نزدیک شدن بیشتر جامعه کردی به گستره جامعه ایران و وارد شدن در تعاملات سیاسی بیشتر با طیفهای موجود در آن، و نه تمرکز بیش از حد بر ارتباط با بخشهای دیگر کردستان که در خود و در حد خود امری لازم است، بر امکانات فعالان سیاسی در کردستان ایران بسیار بیشتر خواهد افزود. تاکید بر داخل و حرکت از آن، این آن کلید اصلی و راهگشاست، اگرچه روند طولانیست.

زیرنویس

۱- نباید از یاد برد که در کردستان ایران یک نوع مبارزه مدنی و بطئی و عمیق وجود دارد که هنوز با اعلام هویت ارگانی خود و یا اعلام برنامه سیاسی خود فاصله دارد. اما این مبارزه به همین علت خود، نمی تواند برای احزاب کرد ایرانی آن سوی مرز جذاب باشد، زیرا که چنانک گفته شد هنوز با ابراز شکل سازمانی خود فاصله بسیاری دارد.

خطر از جای ...

ادامه از صفحه ۳

وسیعتر و مستقیمتر پای جمهوری اسلامی به منجلاب سوریه است. خطری که در اظهارات قاسم سلیمانی در هفته گذشته و تنها یک روز پیش از دیدار روحانی با رئیس مجلس سوریه، خود را به عیان نشان می دهد. خبرگزاری صدا و سیما جمهوری اسلامی به نقل از گزارشی در «الشرق الاوسط» اطلاع می دهد که قاسم سلیمانی اعلام کرده است: "در چند روز آینده جهانیان از آنچه ما با همکاری فرماندهان نظامی سوریه در حال آماده کردن مقدمات آن هستیم، غافلگیر خواهند شد."

این سخنان، که در تعداد بسیاری از سایتهای متعلق به راستگرایان ایران درج شده اند، تا کنون نه توسط خود سلیمانی و نه هیچ مرجع و مقامی در جمهوری اسلامی تکذیب نشده اند. اکنون یک هفته از انتساب این سخنان به سلیمانی می گذرد و در این فاصله موجبی برای شگفتی جهانیان در سوریه بروز نیافته است. با این حال واقعیت این

بولتن کارگری شماره ۸۴

تحلیل هفته: اشک تماشای ریعی برای کارگران فلسطین، سرکوب کارگران در ایران

از تجربه دیگران: تشکلهای کارگری در پاکستان، بدون هیچ نقشی در روند سیاسی

اخبار خارجی:

هند: کارگران خانگی نیاز به استراحت دارند

کارگران ایران: قرارداد های جدید برای مقابله با اعتصاب های کارگری اطلاعاتیه‌ها: پاسخ سندیکای شرکت واحد به مدیر کل سازمان های کارگری و کارفرمایی

اندیشه: فرش قرمز زیر پای سازمان تجارت جهانی، نابودی قانون کار، تامین اجتماعی

گزارش: کارگران و معضل اعتیاد در ایران - قسمت دوم

و ...

است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی در منطقه ایداً توسط وزارت امور خارجه تعیین نمی شود، بلکه با تاخت و تاز نیروهای سپاه و گاه بر پایه توهم رقم می خورد. واقعیت این است که جمهوری اسلامی، عربستان سعودی و تا حدودی ترکیه، در رقابتی خطرناک با هم برای تثبیت موقعیت خود به عنوان قدرت منطقه ای تقلا می کنند و این تقلا را با اتکا بر تمایز مذهبی میان شیعه و سنی پیش می برند. هماهنگی میان عربستان و ترکیه از سوئی، و عربستان و اسرائیل از سوی دیگر از جمله بر سر سوریه، می تواند وضع را در روزهای آتی بر بشمار آسد تنگتر کند و یکه تازی سلیمانی ها در منطقه و تقریر سیاست خارجی توسط آنان می تواند، بر متن واقعیات مذکور، تحقق بخش خطری باشد که از آن یاد شد. به جاست اشاره شود که تضعیف موقعیت اردوغان و حزب عدالت و توسعه در نتیجه انتخابات یکشنبه ۷ ژوئن در ترکیه، فعلاً نقدترین تحولی است که می تواند به انداختن رویدادها به مسیری دیگر - به مسیری عقلائی تر - کمک کند.

در آرزوی خاورمیانه‌ای خالی از جنگ

محمد ارسی



خاورمیانه دارد می‌میرد. خاورمیانه غرق در خون مردم مظلوم خود در حال جان کندن است. این منطقه در هیچ دوره‌ای چنین در چاه ستیزه‌جویی و جنگ و خشونت و تباهی فرو نرفته بوده که امروزه فرو رفته است. تروریسم و هرج و مرج جنگ‌های نیابتی و سیاسی- عقیدتی یعنی عوامل اصلی فرساینده و نابود کننده تمدن‌ها و ادیان و دولت‌ها هستی شرقی بلازده را به باد فنا داده و اگر راهی برای پایان دادن به این جنگ‌های جهانسوز گشوده نشود، می‌تواند جهانی را بسوزاند و خاکستر کند.

دردا و دریغا که از دو کشور رده‌ی اول خاورمیانه، عراق و سوریه در واقع نامی تنها باقی مانده است. دو کشوری که روزگاری گهواره‌ی تمدن بشری بودند، امروزه هست و نیست‌شان را باخته و دارند ذره ذره تجزیه و نابود می‌شوند. از طرفی در خلیج فارس اختلافات و دشمنی سعودی و شیخ نشین‌های وابسته به سعودی با جمهوری اسلامی ایران به چنان مرحله‌ی هراس‌آوری رسیده که تا کنون سابقه نداشته. یعنی روابط دو طرف آن چنان تیره و ترساننده است که از جرقه‌ای می‌تواند حریق عظیم برخیزد و زندگی صدها هزار خانواده را در منطقه خاکستر کند.

همین جنگی را که سعودی‌ها با یاری «اتحادیه عرب» و حمایت نسبی آمریکا بر مردم ستمدیده یمن تحمیل کرده‌اند، به بهانه‌ی جلوگیری از نفوذ ایران شیعی، راه انداخته‌اند. و در این طرف در شرق کشور ایران، در پاکستان و افغانستان، که دیگر غوغایی است. برخی می‌گویند تروریسم و جنگ و هرج و مرج و هم- ستیزی و مرگ و دریدری به تقدیر تاریخی این دو ملت تبدیل شده، گویی جنگ می‌کنند که زندگی کنند و زندگی می‌کنند که جنگ کنند... به دنیا آمده‌اند که بکشند یا کشته شوند.

این واقعیت تلخی است که جنگ‌های قومی- قبیله‌ای خشونت‌های شرم‌آور فرقه‌ای- مذهبی، رقابت‌های قهرآمیز حزبی و سیاسی، همراه با نفوذ فسادآور قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، از سرمایه‌ی وحدت ملی مردم این دو سرزمین چیز زیادی بر جای نگذاشته و دستگاه‌های اداری و حکومتی و امنیتی را چنان فاسد و فلج و درمانده کرده که امروزه افغانستان و پاکستان به پایگاه اصلی زیست و تولید و تکثیر تروریسم نوع طالبانی و به بهشتی سراسری برای مافیای بین‌المللی مواد مخدر در دنیا تبدیل شده‌اند. به عنوان نمونه فقط می‌گوئیم، روزنامه‌ی آمریکایی وال استریت جورنال در ۱۴ اوت ۲۰۱۲ میلادی در باره‌ی پاکستان چنین می‌نویسد:

«از سال ۲۰۰۱ میلادی تا کنون هفده هزار فرد عادی به دست تروریست‌های جهادی از پای درآمدند و ۵ هزار نفر از پرسنل نیروهای امنیتی نیز در درگیری با این

باند‌های افراطی جان باخته‌اند... وزیر کشور پاکستان نیسار خان می‌گوید: دشمنانمان به ما ریشخند می‌زنند... آن‌ها دیگر کاری با ما ندارند، زیرا ما خود داریم می‌شکنیم و از هم می‌گسلیم»...

آن هم از وضع زار و اسفبار «ملت» لیبی است. سرزمین جنگ زده‌ای که در مسیر تباهی و پاشیدگی کامل قرار گرفته و سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. چهار سال پیش اعضاء ناتو با پشتیبانی فرانسه به بهانه‌ی براندازی قذافی و تأسیس آزادی حمله نظامی مرگباری را علیه کشور لیبی انجام دادند که نتایج «دموکراتیک» آن بمباران‌های بشردوستانه حالا پیش روی همه‌ی دنیاست: هزار و هفتصد ایل و عشیره چون گوشت قربانی لیبی را بین خود قسمت کرده‌اند. ریشوهای مسلح انقلابی همه جا جولان می‌دهند. آنها بدون هیچ ترس و واهمه‌ای می‌زنند و می‌کشند و می‌برند. مردان دیوانه‌ی قذافی دوباره بازگشته‌اند و بر حجم و وحشت عمومی و ناامنی‌ها افزوده‌اند. قتل و غارت و تروریسم و آدم‌ربایی عمومی شده و از ماموران امنیت عمومی حضوری پیدا نیست. قدرت‌های بین‌المللی، آمریکا؛ ایتالیا، انگلیس و فرانسه هر کدام عوامل ویژه خود را در لیبی دارند. عربستان و ترکیه و قطر هم نفوذی آنجا بهم زده‌اند و جنگ‌های نیابتی حسابی به راه است.

و اسفا که هیچ نقطه‌ای در خاورمیانه نیست که چنگی به دل بزند و امید برانگیزد. هر جا نگاه می‌کنی درد و درگیری و دیکتاتوری است و جنگ و تروریسم... مصر این مهمترین کشور عربی و مهد تمدن عالم بشری، شان و شوکتی که دیگر ندارد هیچ، غرق در انواع اختلافات و تضادهای قهرآمیز مذهبی و قومی و سیاسی و خشنوت‌های تروریستی و جهادی، با یول فطر به سعودی‌ها و شیخ‌های خلیج فارس نفسی می‌کشد و در صف تبدیل به یک دولت درمانده... به انتظار ایستاده! و در مناطق فلسطینی نشین به ویژه در غزه، وضع زندگی چنان وخیم و پر از فاجعه است که نه تنها در افق آینده به تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی امید نمی‌رود، بل هر لحظه محتمل است که با خطای شخصی یا پرتاب سنگی، جنگ ویرانگر دیگری به مردم آواره‌ی مظلوم تحمیل گردد و هزاران تن قربانی بگیرد.

آن هم از وضع ملت و مردم لبنان است کشوری که زمانی چون نگین می‌درخشید و حسرت برمی‌انگیخت. امروزه در اثر رقابت‌های تند ایران و عربستان، در ناتوانی از هرگونه اعتراضی، به یک بمب ساعتی خطرناکی تبدیل گشته که هر لحظه ممکنست منفجر شود. و به کشتارگاه انسانی دیگری بدل گردد.

نیز عربستان سعودی که یکی از معرکه‌گردان‌های اصلی خاورمیانه است، خود خسته و درمانده شده، از حال و روز زیاد خوشی برخوردار نیست و آینده چندان روشنی هم ندارد. درواقع، رقابت و درگیری‌های فرساینده با جمهوری اسلامی ایران، حمله به بحرین و سرکوب حرکت مردمی آن، جنگ در یمن، جنگ در سوریه، دشمنی شدید با

اخوان‌المسلمین در مصر و در سراسر دنیای سنتی مذهب با حمایت از کودتای سیسلی- ونیز دوری از آمریکا و درگیری علنی با پرزیدنت اوباما در کنار انواع تضادهای قهرآمیز مذهبی و سیاسی و اجتماعی داخلی و دعوای درون- حکومتی و سلطنتی... جایی برای امیدواری به آینده سعودی‌ها نگذاشته یعنی یقین است که عربستان در بحران است و آستان حوادثی ناگوار و خطرآور.

اما سران جمهوری اسلامی ایران و شیعیان ضد وهابی به سستی آتی و یا سقوط احتمالی نظام سلطنتی سعودی دل خوش نکنند. زیرا ژان ژاک روسو یا ولتر و نهرو یا آبراهام لینکلن نوع شبه جزیره عربی به جای ملوک سعودی نخواهند نشست. دموکراسی نخواهد آمد. بلکه القاعده و النصره و انواع آدمکش‌های نو اسلامیت و تروریست میدان‌دار خواهند شد یعنی داعش فرمان خواهد راند و تیغوس تروریسم و تبهکاری فاتح خواهد گشت. و عاقبت وضعی پیش خواهد آمد که مردم منطقه حسرت روزهای «خوش» عصر سلاطین سعودی را بخورند و بر حال زار خود سخت بگیرند.

وضع فعلی جمهوری اسلامی و کشور اسرائیل هم به عنوان دو طرف اصلی درگیری‌های سیاسی خاورمیانه چون روز آفتابی روشن است. «نظام فقهانی» از نخستین روز استقرارش با شور صدور انقلاب اسلامی و فلسطینی کردن سیاست خارجی‌اش، به ستیزه‌جویی علنی با موجودیت اسرائیل و جنگ و جدال با ایالات متحده آمریکا و با متحدان آمریکا در منطقه رفت و با بی عقلی و بی مسئولیتی تمام پای ایران را به میدان‌های مین گذاری شده‌ای در منطقه و سطح بین‌المللی کشانید که نتایج مترتب بر آن انقلابی‌گری‌ها و جنگ طلبی‌ها امروزه در برابر ماست. در معنا وضعی پیش آمده که ایران در اکثر درگیری‌های ویرانگر خاورمیانه اکنون گرفتار گشته و خروج و خلاصی از آن معرکه‌ها سهل و ساده نمی‌نماید. زیرا جبهه متحدی از دنیای عربی- عربی- غربی در مقابله با جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته که تضعیف و در نهایت درهم شکستن ایران و تحقیر ملت ایران را به هدف مهم خود تبدیل کرده است. از طرفی اسرائیل هم موقعیت چندان خوبی ندارد. با وجودی که قویترین قدرت منطقه است، بیشتر از هر زمانی در ناامنی قرار گرفته و از نظر جهانی هم تحت فشار شدید است و رو به منزوی‌تر شدن...

تنها کشوری که زمانی نه چندان دور امید برمی‌انگشت، ترکیه بود که با دموکراسی و اقتصاد و صنعت رو به رشد و توسعه‌اش، انتظار می‌رفت که در جلوگیری از گسترش جنگ و تروریسم و آشوب‌های منطقه، نقشی درخور موقعیت و اهمیت جهانی خود ایفاء کند که نکرد. درواقع اردوغان با دخالت در امور داخلی سوریه، حمایت از دسته‌های افراطی اسلامی و اصرار بر سقوط اسد سوریه، جمهوری ترکیه را به یکی از طرف‌های اصلی جنگ و دعوای خاورمیانه تبدیل کرد و بر انبوه مشکلات خود و منطقه افزود.



حزب جدید چپ برای وحدت چپ

بهرور خسروی

هفت سال تلاش سه سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، فدائیان خلق اکثریت و شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران به همراه گروهی از فعالین و کنشگران منفرد چپ برای وحدت و متحد کردن چپ معتقد به آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم در یک سازمان واحد، قوی و تاثیر گذار در روند رویدادهای جامعه ایران به عنوان یک اپوزیسیون مستقل و مردمی برای گذار از جمهوری اسلامی و راهگشا برای ایجاد ایرانی آباد و آزاد و صلح جو در جامعه جهانی، در آستانه شکست قرار گرفته و می رود تا نه تنها بر پراکندگی و کم اثر بودن چپ امروز ایران درمانی نباشد، که خود عاملی برای پراکنده تر کردن و بی چشم انداز کردن آن گردد.

نقد این روند و درس آموزی از آن وظیفه امروز نیست که برای تاثیرگذاری بر آنچه طی شده، امروز دیگر دیر است. نباید تلاش های هفت ساله ما به نقطه امروز می رسید. اما نباید جایی که امروز در آن قرار داریم را نیز به عنوان پایان کار و نقطه توقف این روند پذیرفت و بر آن گردن نهاد.

کجا ایستاده ایم؟

از ابتدای این پروژه تمام شرکت کنندگان در آن بر ضرورت مشارکت نیروهای چپ داخل کشور و جلب ارتباط و همکاری آنان در این روند تاکید داشتند. در این زمینه امروز در نقطه صفر قرار داریم. یعنی اگر وحدت نیروهای موجود این پروژه هم متحقق شود، باز هم با حزبی در خارج از کشور مواجه خواهیم بود که با اهداف اولیه این پروژه فاصله دارد.

از آنجا که در سی سال گذشته - دلایل مختلف که خود قابل بررسی است - نیروی اپوزیسیون جدیدی در ایران شکل نگرفته که بتواند در جهت تغییر شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه ایران حرکتی موثر و فراگیر را در بین توده مردم سازمان دهد، احزاب سیاسی تاسیس شده در قبل از انقلاب و یا ایجاد شده در سال های اولیه انقلاب که اینک عموماً در تبعید و در خارج از کشور به خیات سیاسی خود ادامه می دهند، می توانستند به عنوان عواملی تاثیر گذار در این روند نقش ایفا کنند و وظیفه ای فراتر از حمایت از مبارزات مردم در داخل کشور را به عهده داشته باشند. در این شرایط، وحدت نیروهای چپی از این مجموعه که از صافی های مختلف گذشته اند، به حقوق بشر باور دارند، به دموکراسی نه به عنوان یک عامل یا مرحله انتقالی، که جزئی جدائی ناپذیر از سوسیالیسم اعتقاد دارند و سوسیالیسم برایشان مذهب نیست، که یک سیستم با برنامه اجتماعی است برای گذار از جامعه طبقاتی به عدالت اجتماعی، خود دست آوردی است که می تواند به روند ایجاد آلترناتیوی قوی و توده ای در جامعه ایران یاری رساند. باید تلاش کرد تا این امکان از دست نرود، که شاید فرصت دیگری برای ما نباشد. اما در حال حاضر عوامل زیادی وجود دارند که راه برداشتن همین گام را هم ناهموار و یا سد کرده اند. سه سازمان شروع کننده این پروژه به طور اتفاقی گرد هم نیامدند. این سه

سازمان در گذشته های دورتر به دلیل تفاوت ها و اختلافات متعدد، حتی آمادگی حرکت با یکدیگر در زمینه های مشترک را نیز نداشتند. در طول زمان، با تغییر دیدگاه های برنامه ای - سیاسی، این سه سازمان تا آنجا به هم نزدیک شدند که گام در راه وحدت چپ گذاشتند و این حرکت را آغاز کردند. از آن زمان از طرف هر سه سازمان تاکید می شد که متحد کردن همه نیروهای درون چپ نه ممکن است و نه مفید و این پروژه هدفش تشکیل تشکلی بزرگ از نیروهای چپ است که با سوسیالیسم اردوگامی گذشته مرزبندی دارند، دموکراسی و سوسیالیسم را جدائی ناپذیر می دانند، هدفشان جایگزین کردن جمهوری اسلامی با یک جمهوری دموکراتیک است که در آن دین و حکومت جدا از هم اند، به حقوق بشر معتقد است و آزادی های وسیع سیاسی و اجتماعی را پاس می دارد. این سه سازمان به نزدیکی برنامه ای - سیاسی نیز اکتفا نکردند و پنج سال متوالی، به طور بیگانه و مداوم در مورد تمام مسائل گفتگو کردند تا مطمئن شوند که چنان به هم نزدیک اند و توافق نظر دارند که تحقق وحدتی از آنان میسر است. سه سازمان همچنین در این پنج سال بر فراز و نشیب، در زمینه چشم انداز این پروژه و نقشه راه آن کار فراوان کردند تا توانستند فراخوان برای وحدت چپ را منتشر کنند و از نیروهای دیگر در این چارچوب نیز دعوت کردند تا در پیشبرد این پروژه مشارکت نمایند. امروز اما شاهد آنیم که سه منشور پایه برای وارد شدن به کنگره مشترک منتشر شده و پشت هر منشور نیروئی صف بندی کرده که تنها در چارچوب یکی از منشورها حاضر به وحدت با دیگران است که معنایی جز وحدت با «من» و وحدت تنها در چارچوب «نظر من» ندارد و بازگشتی تاسف بار به گذشته نه چندان درخشان چپ در زمینه برخورد با اختلاف نظر و پذیرش تنوع نظر در یک جمع واحد است.

موقعیت و رفتار چپ ایران در این سالها نشان داده است که ما از انشعابات سال های پس از انقلاب و روش های آن دوره برای حل اختلافات درون سازمانی درس چندانی نیاموخته ایم، روالی که در سالهای تبعید در خارج از کشور نیز به گونه های دیگر تداوم داشته است. چپ خارج از کشور در طول این دوره پراکندگی خود را غالباً با اختلافات نظری پراکنده داده است. مسائل نظری سپری است که چپ در پشت آن سنگر گرفته تا خرده کاری ها، ضعف برنامه، روش کار فرسوده و ادامه کاری به صورت کنونی اش را توضیح دهد. چپ خارج کشور از جامعه ای که برای بهروزی اش تلاش می کند جدا است، از آن تغذیه نمیکند و صدایش در جامعه انعکاس ندارد. این چپ سیاست ورزی اش کم اثر است و بیشتر تلاشی است برای ادامه بقای خود. در کشورهای با سیستم دموکراتیک که احزاب در جامعه حضور دارند، موضع گیری یا سیاست درست یا نادرست هر حزب در مورد مسائل داخلی آن کشور و یا مسائل بین المللی، می تواند موقعیت آن حزب را در جامعه تغییر دهد. اما سازمان های خارج از کشور به دلیل عدم حضور در جامعه،

سیاست هایشان محک نمیخورد و در وضعیت و موقعیت این احزاب بازتاب نمیابد. هنوز هم سازمان های چپ بر اساس سیاستی که سی سال قبل در ایران داشته اند ارزیابی می شوند چون نتیجه آن سیاست ها قابل بررسی و ارزیابی بوده است. سیاست های اتخاذ شده توسط این سازمان ها در سی سال اخیر در خارج از کشور اما کاملاً قابل محک زدن و تعیین میزان درستی و یا نادرستی شان نیست. همین سیاست ها نیز طی زمان تغییر کرده اند بدون آن که توضیح کافی و یا نقدی برای آنها ارائه شده باشد. در این شرایط است که اختلاف نظرهای درون سازمان ها و بین سازمان ها به عرصه نظری - ایدئولوژیک کشیده شده است. عرصه ای بیکران که می توان به هر صورتی در آن حرکت و اظهار نظر کرد، خود را محق دانست و دیگری را بر خطا و حتی خائن. می توان پشت این یا آن نظر سنگر گرفت و خرده کاری و کم تاثیر بودن خود را به دیگران نسبت داد و بجای برنامه و بیان کار و کنکاش و تلاش برای تغییر وضعیت موجود، اختلافات نظری - ایدئولوژیک را مرکز ثقل همه مسائل ریز و درشت موجود قرار داد. کاری که ما پس از دهه ها تجربه، به تکرار آن مشغولیم.

برای رسیدن به یک سازمان بزرگ و توانمند باید افق دیدی وسیع داشت و وجود نظرات و گرایشات مختلف درحزبی از این مجموعه را از پیش پذیرفت. در اینجا صحبت از یک مجموعه ناهمگون و بی در و پیکر نیست، صحبت از سه سازمان و گروهی از کادرهای سیاسی است که پس از هفت سال تلاش مشترک تا آستانه کنگره مشترک پیش آمده اند. تصفیه نظری روش کاری است که چپ ایران را امروزه به ده ها سازمان چند ده نفره غیر موثر تقسیم کرده است. برای ایجاد تشکل بزرگ چپ، پیش از همه و مهمتر از همه، درک کردن وضعیت و شرایط امروز چپ است و اراده کردن برای گذر از آن که اگر مسئولانه به آن برخورد نشود، شاید فرصت دیگری برای آن نباشد.

اگر کسانی در بین ما بر این باورند که در فردائی دور و در انقلابی دیگر در ایران، چپی با جته و مشخصات امروز ما با استقبال جامعه مواجه خواهد شد و قدرت خواهد گرفت، لازم است تا دوباره به رویدادهای سال ۱۲۸۸ در ایران و در خارج از کشور توجه کنند. رویدادی انقلاب گونه که سازمان های چپ نه توان تاثیر گذاری بر آن را داشتند و نه حتی توانستند در برگزاری و هدایت حرکت هائی در راستای آن که در خارج از کشور صورت گرفت، نقش شایسته داشته باشند. سازمان های چپ که در این چند دهه هدف عمده ضربات این حکومت بوده اند، نسل کشی شده اند و بیشترین صدمات را در ابعاد مختلف متحمل شده اند ولی تلاش کرده اند تا این پرچم را افراشته نگهدارند و نگذارند تا چراغ مبارزه برای آزادی و عدالت خاموش شود، در چنین روزهائی، نه در داخل و نه در خارج از کشور مورد توجه توده مردم نبودند و حرکت و اقدامات چپ، در میدان وسیعی که گشوده شده بود، گم بود. اگر امروز به خود به دیده انتقاد ننگریم و درصد تغییر خود به آنچه باید باشیم برنایم، ...

ادامه در صفحه ۱۱

حزب جدید چپ ...

ادامه از صفحه ۱۰
برای چپ این نسل شاید امکان دوباره ای وجود نیاید.

روند این پروژه تا انتشار "فراخوان مشترک" نشان می دهد که صف بندی کنونی حول منشورهای مختلف کاملاً غیر واقعی است و اختلافات دیگری وجود دارد که صف بندی های موجود، آنها را در شکل اختلاف در منشور بیان می کنند. این موضوع که ضعف مدیریت این پروژه پس از انتشار "فراخوان مشترک" عدم ارائه یک پلتفرم مشترک نظری - سیاسی برای ورود به کنگره مشترک و واگذاری تدوین برنامه حزبی به کار جمعی در سازمان مشترک، مبنای قرار ندادن اشتراکات برای وحدت که حد اقل آنها همان "خطوط مشترک" اعلام شده در "فراخوان مشترک" است و بجای آن، تمرکز بر برنامه حزبی و ارائه آن به صورت چند منشور برنامه ای، وضعیت کنونی را ایجاد کرده است، مشکل امروز را نمی گشاید.

اما این روند و روش کار به این انجامیده که امروز نقد یکدیگر و تمرکز بر اختلافات مبنای کار است و نه اشتراکاتی که این پروژه بر مبنای آنها پا گرفت و روشن است که بر مبنای اختلافات می توان جدا شد ولی نمیتوان وحدت کرد.

صف بندی های منشورهای ارائه شده و همچنین گرایشاتی که منشوری ارائه نکرده اند، پیش از این نیز در این جمع حضور و نمایندگانی داشته اند و نه تنها اعضای سه سازمان که همچنین کنشگران منفردی که به فراخوان سه سازمان پاسخ مثبت دادند، با این تنوع نظری - سیاسی در چارچوب "فراخوان مشترک" آشنا و از آن مطلع بوده اند. یا وقوف بر این اختلافات و حضور گرایشهای مختلف در سه سازمان، این پروژه بر مبنای اشتراکات بسیار زیاد سه سازمان شکل گرفت و همه از ابتدا حضور این گرایشها را در سازمان مشترکی که قرار است تشکیل شود پذیرفته بودند. اما از ابتدا نیروهایی که به دلایل مختلف با این پروژه و یا این پروژه با این ترکیب موافق نبودند نیز حضوری قوی در هر سه سازمان داشتند که امروز نیز به عنوان نیروی مقاومت در مقابل به سرانجام رسیدن آن عمل می کنند.

شرایط کنونی و چشم انداز آن

سازمان اکثریت کنگره چهاردهم خود را برگزار کرده است. مصوبه این سازمان در مورد پروژه وحدت چپ، تردیدهای این سازمان در ادامه این پروژه - حداقل به صورت پیش بینی شده آن - را نشان می دهد. از بحث هایی که در این کنگره مطرح شد و اظهار نظر مسئولین این پروژه در سازمان اکثریت چنین برداشت می شود که این سازمان در نظر دارد در درجه اول برای بحث و بررسی بیشتر، تشکیل کنگره وحدت را به تعویق اندازد و در حالت بعدی، در صورتی که کنگره مشترک با شرایط مورد قبول سازمان اکثریت برگزار شود، آنان سازمان کنونی خود را به صورت موازی با سازمان تشکیل شده از روند وحدت حفظ کنند و همزمان، فعالیت در قالب سازمان اکثریت به صورت کنونی آن را ادامه دهند. که این به معنی منتفی بودن وحدت و تشکیل بزرگ چپ و در بهترین حالت، همکاری

جبهه ای این سازمان ها و یا تشکیل فدراسیونی از آنها است. همکاری ای که در هفت سال گذشته که این جمع پروژه واحدی را دنبال می کرد، از چند اعلامیه مشترک فراتر نرفته است. وضعیت کنشگران چپ در چارچوب این پروژه نیز در این حالت ها روشن نیست و آنان مجبور خواهند بود به صورت فردی و یا جمعی، برای آینده سیاسی خود تصمیم گیری کنند.

نکته دیگری که در مورد سازمان اکثریت حائز اهمیت است ولی در اسناد و نوشته ها اشاره ای به آن نمیشود این است که بخش قابل توجهی از نیروهای سازمان اکثریت حاضر به پذیرفتن نام دیگری جز "فدائی" برای سازمان حاصل از وحدت نیستند. نامی که برای بخش دیگری از نیروهای این پروژه قابل پذیرش نیست.

رفقای سازمان اکثریت از دو جنبه بر نام فدائی تاکید دارند. گروهی مطرح می کنند که این خواست رفقای این سازمان در داخل کشور است و تامین خواست آنها برایشان اهمیت بیشتری از جنبه های دیگر این پروژه و یا بخش دیگری از نیروهای این پروژه دارد که با نام فدائی برای سازمان حاصل از وحدت موافق نیستند. اگر این نقل قول دقیق باشد و رفقای داخل کشور این سازمان بر چنین تکییدی باشند، به نظر می رسد که رفقایی از سازمان اکثریت بجای بحث و قانع کردن رفقای خود در داخل کشور، از این خواست آنان بیشتر به عنوان یک مانع در مقابل به انجام رسیدن این پروژه بهره برداری می کنند تا تامین نظر رفقای خود در داخل کشور.

در کنگره های این سازمان، قطعنامه ها و پیشنهادهایی از طرف رفقای داخل کشور این سازمان ارائه می شود که معمولاً به دلیل نداشتن موافق و مدافع، از دستور کار کنگره کنار گذاشته می شود. بنا بر این به نظر می رسد که مخالفت این گروه از رفقای اکثریت، دلایل دیگری غیر از آنچه طرح می کنند داشته باشد.

گروه دیگری از رفقای سازمان اکثریت نام "فدائی" را یک نماد ملی - تاریخی می بینند که بخش وسیعی از جامعه در ایران، آن را ارج می گذارند، به آن اعتماد دارند و در یک رویداد یا حرکت وسیع در ایران، می تواند بسیج کننده باشد و مردم را در جهت برنامه و اهداف سازمانی با این نام به حرکت درآورد.

رویدادهای این دوره در جامعه ایران و خصوصاً حرکت توده ای مردم در سال ۱۳۸۸ چنین نظری را تأیید نمیکند. به علت چند دهه عدم حضور سازمان های سیاسی در مبارزات مردم در داخل کشور، وجود فضای خفگان و تبلیغات یکجانبه حکومت بر علیه فعالین و سازمان های سیاسی، شرایط و فرهنگ جدید جامعه و بخصوص تغییر نسل در جامعه ایران، بین سازمان های سیاسی دوره گذشته با نسل جوان و فعال کنونی و نوع مبارزه آنها گسست ایجاد شده است.

سازمان های سیاسی دوره گذشته با همه فراز و فرودهایشان جزئی از تاریخ مبارزاتی مردم ایران بر علیه حکومت های حاکم بر ایران بوده و هستند که ما فدائیان نیز جایگاه ویژه خود را در آن داریم. اما اگر مبارزات خود را نه بر پایه واقعیت های جامعه، که بر اساس تمایلات و ایده آل های خود پیش ببریم، به موقعیتی بهتر از آنچه در آن قرار داریم دست نخواهیم یافت. فعالیت سازمان های کنونی فدائی هر چند ادامه مبارزات بنیان گذاران این سازمان است، ولی ماهیتاً با آن متفاوت است. نام "فدائی" که برای آن شکل از

مبارزه از طرف بنیان گذاران این سازمان برگزیده شده بود و با محتوای آن نیز خوانایی داشت، با مبارزه حزبی - سیاسی کنونی سازمان های فدائی هماهنگ نیست. ما نباید از گذشته و تاریخ خود چشم پوشیم یا از آن جدا شویم ولی همچنین نباید در آن منجمد شویم. ما می خواهیم حزبی برای امروز جامعه ایران ایجاد کنیم، حزبی متفاوت با سازمان های فدائی موجود که بیلان درخشانی نیز برای ارائه ندارند.

چنین حزبی باید نامی داشته باشد که با ترکیب نیروهای تشکیل دهنده اش، با برنامه و سیاست هایش، روش مبارزاتی اش و با نیرو هایی که حواستار جلب آنان به فعالیت در این راستا است، هماهنگ باشد. هدف این پروژه بازسازی سازمان بزرگ فدائی نیست که امکان آن نیز امروزه وجود ندارد. هدف این پروژه، ایجاد تشکلی بزرگ از چپ دموکرات ایران است.

در همین جا باید متذکر شد که مخالفت گروهی از رفقا با نام "فدائی" برای سازمان جدید که غالباً از طرف رفقای "شورای موقت" طرح می شود نیز، هم دلیل واقعی مخالفت آنان با این روند نیست و هم با توافقات اولیه سه سازمان در این رابطه مغایر است.

از همان ابتدا و در اولین دیدار نمایندگان سه سازمان برای پایه گذاری این پروژه، به دلیل آگاهی از حساسیت ها و اختلاف نظرها نسبت به نام "فدائی" برای سازمان حاصل از وحدت، در این مورد بحث صورت گرفت و توافق شد تا کنگره مشترک نام سازمان مشترک آن را تعیین کند و هیچ پیش شرطی بر آن نباشد.

"شورای موقت" نیز نشست عمومی خود برای تصمیم گیری در مورد پروژه وحدت چپ را تشکیل داده و این ارزیابی را ارائه کرده است که توافقات تاکتونی، برای ورود به کنگره مشترک ناکافی است و اگر مذاکرات ادامه یابد و نظرات این سازمان تأمین شود، در آن شرایط تنها بر اساس یکی از منشورهای ارائه شده، حاضر به وحدت و شرکت در کنگره مشترک خواهد بود.

در سازمان اتحاد فدائیان که پروژه وحدت چپ ابتدا از طرف این سازمان با دو سازمان دیگر طرح شده است، شرایط از هر دو سازمان دیگر شکننده تر است. وجود دو صف بندی در این سازمان که سالها است در تعیین سیاست و معادلات درون سازمانی یکدیگر را خنثی می کنند، این سازمان را به شدت ضعیف و غیرفعال کرده است. به رغم مصوبات کنگره های این سازمان که همواره با اکثریتی قوی به این پروژه رای مثبت داده اند، اکنون این جناح بندی به عرصه صف بندی موافقان و مخالفان این پروژه تبدیل شده است. مخالفین پروژه وحدت چپ در این سازمان، خود را با همان منشوری تعریف می کنند که مورد توافق شورای موقت است.

موافقان وحدت با وجود آن که برخا با منشوری توافق دارند که مورد نظر سازمان اکثریت نیز هست، اما تلاش می کنند تا مخالفین این پروژه راقاع کنند که تنظیم منشوری از توافقات، مبنای برگزاری کنگره وحدت قرار گیرد.

راه حلی که در شرایط حاضر، مشکل بتواند توافق جناح دیگر این سازمان، شورای موقت و حتی سازمان اکثریت را جلب کند و این پروژه را به روال قبلی آن باز گرداند.

در درون این سازمان اکنون دو جناح در تلاش آند تا در کنگره حائز اکثریت شوند که نتیجه آن در آینده نزدیک روشن خواهد شد. اما هر یک از دو جناح که با چند رای بیشتر اکثریت این کنگره را به دست آورند،

...

نرگس محمدی و گوهر عشقی روایتی از هویت مادرانه، مقاومت و اعتراض آزاده دوچی



سمبلی برای مبارزه مدنی شده و سبب شده که گوهر عشقی را به نمادی حقیقی تبدیل کند. دادخواهی مادر برای فرزند، گرچه یک فلسفه ی تاریخی است، اما حرکت و حضور او در کنار تمام کسانی که برای گرفتن حق آزادی تلاش می کنند نمونه ی دیگری از تغییر شکل در کلیشه های رایج مادرانگی است.

تضاد میان نقش پررنگ مادران به صورت سنت از سوی نهادهای حاکم از یک طرف و از طرف دیگر عدم تاکید و جدی گرفتن آن از سوی فعالان مدنی چالش جدی برای مادران فعال در عرصه های اجتماعی ایجاد کرده است

آن چیزی که در این میان اهمیت دارد عدم نادیده گرفتن مادر بودن در این مبارزات است چرا که به عنوان انگیزه و عاملی تاثیرگذار برای کسانی چون گوهر عشقی بوده است. او که از هیچ چیز نمی هراسد و فریاد می زند و تنها حقش را می خواهد. همین الگوی مبارزه ی او و حرکت اش از یک مادر عادی به یک مادر مبارز، حال به هر نحوی که می خواهد باشد، یک الگوی مقاومتی است که در جامعه شکل می گیرد. گاهی که مادر بودن کسانی مثل گوهر عشقی توسط برخی از فعالان حقوق مدنی حربه ای برای به حاشیه راندن او می شود باید این نکته را متذکر شد که همین انگیزه خودش نوعی شکل گیری فرم جدیدی از مبارزه است. الگویی که به دلیل همین مادر بودن و عشق به فرزندش ناشی می شود و سبب می شود که او از هیچ صدایی نهراسد و تا می تواند صدایش را بلندتر کند.

حضور کسانی مثل نرگس محمدی و گوهر عشقی در بطن مبارزات مدنی ایران، هر چه قدر هم که بخواهند نقش مادری را کم رنگ کنند، حضوری تاریخی است. چرا که از یک سو این دو به عنوان مادر در برابر کلیشه های رایج علیه زنان ایستاده اند و از سوی دیگر نقش مادر شدن را دگرگونه کرده اند و به نوعی در شکل و ساختار فعالیت های مدنی تغییر ایجاد کرده اند. این حضور موجب تقویت و تشویق مادران به شرکت در فعالیت های اجتماعی می شود و موضع آن ها را از مادری ساکت و تودار، به مادری بی باک و با صدایی بلند و رسا تبدیل می کند. هر چند که متاسفانه همین مادر بودن برای نهادهای امنیتی به عنوان حربه ای برای فشار به این زنان به کار گرفته می شود، حربه ای که خوشبختانه تاکنون تاثیرگذار هم نبوده است و نتوانسته است نقش فعال زنان را در عرصه های اجتماعی کمرنگ کند، اما در عین حال بر کسی پوشیده نیست که این شکل از مبارزه بیشتر و عمیق تر می تواند در بطن جامعه ای چون ایران رخنه کند و بر زندگی سایر زنان و مادران در دراز مدت تاثیر گذارد.

برای به حاشیه راندن مادران از بطن جنبش های اجتماعی است. تضاد میان نقش پررنگ مادران به صورت سنت از سوی نهادهای حاکم از یک طرف و از طرف دیگر عدم تاکید و جدی گرفتن آن از سوی فعالان مدنی چالش جدی برای مادران فعال در عرصه های اجتماعی ایجاد کرده است.

در چند هفته ی گذشته که فعالان مدنی برای آزادی نرگس محمدی تلاش کرده اند، از یک سو عده ای با پررنگ کردن نقش او به عنوان مادر مخالفت ورزیده اند و از سوی دیگر نهادهای امنیتی و قضایی با تحت فشار قرار دادن نرگس محمدی و کودکان او به نوعی سعی در عقب راندن او و زنانی چون او داشته اند. اینکه برخی هویت فعالان زن را جدا از مادر بودن آنان فرض می کنند و تاکید بر زن بودن، جدا از مادر بودن شان دارند، احتمالاً این مسئله را در نظر نمی گیرند که الگوهایی که مادران در مبارزات مدنی ارائه می دهند می تواند به شکل کارسازی به الگوهای تاثیرگذارتر و مهم تری در جامعه تبدیل شود.

گاهی که مادر بودن کسانی مثل گوهر عشقی توسط برخی از فعالان حقوق مدنی حربه ای برای به حاشیه راندن او می شود باید این نکته را متذکر شد که همین انگیزه خودش نوعی شکل گیری فرم جدیدی از مبارزه است

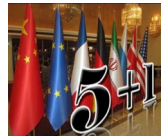
در این میان آن چیزی که اهمیت بسزایی دارد ولی متاسفانه فراموش شده، حضور زنانی چون نرگس محمدی برای شرکت در جنبش های اجتماعی و فعالیت و مقاومت در کنار مادر بودن است. نرگس محمدی که در چند هفته ی گذشته بازداشت شده است در طول سالهای گذشته با وجود فشارهای دستگاه امنیتی بر خود و خانواده اش هم چنان در صحنه ی مبارزات اجتماعی و برابری خواهانه ایران فعال بوده است. نرگس محمدی را نه مادر بودن خانه نشین کرده و نه مجبور به ترک فعالیت کرده است. نرگس محمدی در این میان تنها نبوده است. گوهر عشقی مادر ستار بهشتی نیز نقش متفاوتی را در این میان داشته است. مادر بودن گوهر عشقی بوده است که او را از فضای سنتی درون خانه، از یک زن عادی به زنی شجاع و بی باک و فعال تبدیل کرده است. گوهر عشقی بارها گفته است که فعال سیاسی نیست و تنها مادر است و همین مادر بودن اوست که صدای اعتراضی اش را بلندتر کرده است. گوهر عشقی از یک زن عادی به زنی مبارز تبدیل شده آن هم برای خونخواهی فرزندش، او دیگر یک مادر عادی نیست، مادر بودن او حال تبدیل به الگویی برای یک حرکت اعتراضی و

یکی از ویژگی های حضور زنان در مبارزات مدنی در داخل ایران، شرکت مادران در هر نوع فعالیت های اعتراضی و جنبش های مدنی بوده است که به خصوص در چند سال اخیر نقش بارزتر و گسترده تری به خود گرفته است. اهمیت حضور مادران نه چرخش به سمت سنت های تحمیل شده در جامعه ایران است و نه فرار از ماهیت ذاتی مادر بودن و فرزنددار شدن، بلکه به نوعی شکل دهی مقاومت اعتراضی از طریق مادر بودن است.

گوهر عشقی بارها گفته است که فعال سیاسی نیست و تنها مادر است و همین مادر بودن اوست که صدای اعتراضی اش را بلندتر کرده است

در طول سالهای گذشته مقاومت مادران در برابر به حاشیه رانده شدن منجر به تلاش برای حضور آنان در جنبش های اجتماعی و باز تعریف دوباره نقش مادری در کنار فعالیت های اجتماعی و سیاسی شده است. با اینکه سیستم سنتی و نیروهای محافظه کار و همچنین قوانین به نوعی نقش مادری را که صرفاً در فرزندآوری خلاصه می شود، بر زنان تحمیل کرده است، اما از آن سو حضور مادران در جنبش های اعتراضی نوعی مقاومت در برابر تقویت این نقش های سنتی محسوب می شود. نمونه ی بارز چنین مقاومتی از سوی مادران را می توان در فعالیت مادرانی دید که فرزندانشان را در مبارزات سیاسی از دست داده اند و نهایتاً به چالش با سیاست های تحمیل شده پرداخته اند. اعتراضات مادران در سالهای گذشته شکل منجمد تر و گسترده تری به خود گرفته است به طوری که امروز در هنگام زندانی شدن فرزندان، بسیاری از مادران از طریق فضای مجازی و فضاهای خبری موفق شده اند تا صدای اعتراض خود را به گوش افکار عمومی برسانند. بر کسی پوشیده نیست که در تمامی این موارد، حرکت و اعتراض مادران نه از یک فرم کلیشه ای، بلکه از پیدایش یک الگوی ساختاری جدید تبعیت کرده است. فضای رسانه و مدیا در این میان نقش گسترده تری برعهده داشت به خصوص که حرکت های اعتراضی مادران را پررنگ تر از گذشته منعکس می کند.

متاسفانه آنچه که در این مورد همیشه نادیده گرفته شده، از یک سو فرو کاستن حضور مادران و عدم تاکید بر مادر بودن از سوی برخی از فعالان سیاسی و مدنی است و از سوی دیگر سوء استفاده ی قدرت از مادر بودن زنان



مذاکرات هسته ای ممکن است به وقت اضافی بکشد

لاورا روزن

توافق قرار گیرند، به سختی می توان تصور کرد که تا پایان ژوئن یک توافق جامع رضایت بخش حاصل شود.

او می افزاید: "این امکان وجود دارد که ایران به اتکای ضرب العجل ۳۰ ژوئن بخواهد بر امریکا فشار بیاورد تا بلکه با یک توافق نادقیق حول موضوعات حل نشده کنونی به سازش برسد. اما رعایت شروط امریکا برای یم توافق قابل اتکا مهمتر از رعایت ضرب العجل خودنهاده است. این ایران است، و نه امریکا، که باید از این ضرب العجل احساس فشار کند... امریکا می تواند از عهده چند هفته یا حتی چند ماه بیشتر برآید تا تأمین شروط مورد نظری را تضمین کند."

برخی از مقامات کنونی و پیشین امریکا معتقدند که مذاکرات به احتمال قوی دستکم به ژوئیه کشیده خواهند شد، زیرا هر دو طرف می کوشند از "فشار موعده مقرر" سود جویند و مترصد نرمش طرف دیگر اند

جان ایزاکس، عضو ارشد "شورای جهان قابل زیست و مرکز کنترل و عدم گسترش تسلیحات" می گوید: "بازی با آتش دینامیسم رایجی در این قبیل مذاکرات است. طرفین تا آخرین لحظه ممکن در برابر هر نوع سازش مقاومت نشان می دهند، زیرا نمی خواهند الان یک سازش و بعداً سازش دیگری بکنند. هر دو طرف فکر می کنند اگر قدری از موعده مقرر فراتر روند، چیزکی بیشتر نصیب شان خواهد شد."

طبق مصوبه اخیر کنگره امریکا، اگر دولت این کشور تا ۹ ژوئیه توافق جامع با ایران را برای بازبینی کنگره تسلیم آن نکند، آن گاه کنگره به جای ۳۰ روز کنونی ۶۰ روز فرصت بررسی توافقی را خواهد داشت که بعداً به آن تسلیم خواهد شد. این فرصت اضافی به معنای تأخیر بیشتر در لغو تحریمها علیه ایران است.

ایزاکس می گوید: "به اعتباری مصوبه گفته شده، که دولت اواما در ابتدا با آن مخالف بود، فشار را بر دولت برای رسیدن به نتیجه نهائی پیش از ۳۰ ژوئن، تخفیف داده است. الان، آری، کنگره نقشی به عهده دارد و می تواند، اعم از آن که توافق ۳۰ ژوئن حاصل شود، یا ۱۵ ژوئیه یا ۱۵ اوت، آن را بازبینی کند. اما در این میان امکانات بسیاری برای معامله [با ایران] فراهم خواهند شد."

منبع: آل مانیتر

ترجمه از کار - آنلاین

که پیشرفت مذاکرات برای رفع اختلافات باقیمانده از پس از تفاهم لوزان در تاریخ ۲ آوریل ۲۰۱۵ کند بوده است. آنها می گویند که این روند یک دینامیسم عادی در مذاکرات بوده است، به این معنا که چانه زنیهای سخت و سرانجام سازش در مراحل بعدی است که رخ می دهند.

یکی از موضوعات دشوار باقیمانده در دوره پس از لوزان، چگونگی پاسخگویی ایران به سؤالات آژانس بین المللی انرژی اتمی در مورد ابعاد نظامی احتمالی برنامه هسته ای ایران در گذشته است. لازم به توجه است که آیت الله علی خامنه ای، رهبر ایران، در اظهاراتی علنی تأمین دسترسی به دانشمندان و پایگاه های نظامی را ممنوع کرده است.

مقام پیشگفته امریکائی می گوید: "پس از لوزان انتظار هم همین بوده که پیشرفت مذاکرات و نیل به توافق به سختی حاصل گردد... هر آنچه در دنیا اتفاق می افتد، هر اتفاق روزمره، این مذاکرات را به چالش می کشد. همین امروز بهترین زمان برای گرفتن تصمیمات دشوار است."

مذاکره کنندگان ایرانی به نوبه خود مطرح کرده اند که خیلی نگران ۳۰ ژوئن نیستند و "این به عهده طرف مقابل است که دست به زیاده خواهی نزنند."

تخت روانچی، معاون وزیر امور خارجه ایران در امور اروپا و امریکا، در دیداری در تاریخ ۷ ژوئن، با المار بروک، رئیس کمیته امورخارجی پارلمان اروپا، اعلام کرد که "اگر طرف مقابل زیاده خواهی نکند، مذاکرات در مورد مقرر به نتیجه خواهند رسید."

برخی از مقامات کنونی و پیشین امریکا معتقدند که مذاکرات به احتمال قوی دستکم به ژوئیه کشیده خواهند شد، زیرا هر دو طرف می کوشند از "فشار موعده مقرر" سود جویند و مترصد نرمش طرف دیگر اند. آنها می گویند: "از سوتی امریکا مایل نیست دست روی دست بگذارد و شاهد شکست مذاکرات باشد، و از سوی دیگر ایران هم باید حرکتی بکند تا اخذ تصمیم برای رسیدن به توافق الزامی گردد."

یکی از موضوعات دشوار باقیمانده در دوره پس از لوزان، چگونگی پاسخگویی ایران به سؤالات آژانس بین المللی انرژی اتمی در مورد ابعاد نظامی احتمالی برنامه هسته ای ایران در گذشته است

رابرت اینهورن، از مذاکره کنندگان قبلی امریکا با ایران، در شماره اخیر "منافع ملی" نوشته است: "با توجه به مسائل مهم باقیمانده و نیز جزئیات فنی قابل توجهی که باید مورد

برخی صاحب نظران و مقامات پیشین امریکا حدس می زنند که مذاکرات هسته ای میان ایران و کشورهای ۵+۱ به وقت اضافی بکشد، زیرا هر دو طرف منتظر نرمش طرف مقابل پیش از موعده مقرر اند. یک مقام ارشد امریکائی، با هویت محفوظ، در واکنش به این حدسیات اظهار داشت که "مذاکره کنندگان در تلاش اند تا ۳۰ ژوئن به توافق هسته ای جامعی دست یابند. اما مهمتر از نفس توافق، توافقی خوب با تفصیلات روشن است."

این مقام امریکائی می گوید: "موعده مقرر برای همگی مذاکره کنندگان ۳۰ ژوئن است. عقب انداختن تصمیمات دشوار کمکی به ما نخواهد کرد. با گذشت زمان اخذ تصمیم فقط و فقط دشوارتر خواهد شد..."

طبق مصوبه اخیر کنگره امریکا، اگر دولت این کشور تا ۹ ژوئیه توافق جامع با ایران را برای بازبینی کنگره تسلیم آن نکند، آن گاه کنگره به جای ۳۰ روز کنونی ۶۰ روز فرصت بررسی توافقی را خواهد داشت که بعداً به آن تسلیم خواهد شد

توصیف یک مقام ایران از موضع ایران نیز تقریباً عین همین عبارات بود. این مقام ایرانی، که او نیز می خواست هویت اش محفوظ بماند، دیروز، پنجشنبه ۱۱ ژوئن، به المونیتر گفت: "ما تمایلی برای کشاندن کار به پس از ۳۰ ژوئن نداریم. اما زیر فشار زمان هم نیستیم. ما تصمیم داریم به یک توافق خوب برسیم."

روز گذشته وندی شرمن، معاون وزیر امور خارجه امریکا، به وین بازگشت. تیمهای کارشناسی طرفهای مذاکره در حال حاضر در این شهر به کار تدوین ضمایم فنی توافق جامع مشغول اند. در هفته اخیر هلگا اشمیت، مذاکره کننده ارشد اتحادیه اروپا، دیداری با معاونان وزیر امورخارجه ایران، عباس عراقچی و مجید تخت روانچی، داشت. امروز - ۱۲ ژوئن - نامبردگان همراه با وندی شرمن و دیگر مدیران سیاسی کشورهای ۵+۱ دیدار و گفتگو خواهند داشت.

عموم مذاکره کنندگان با خوش بینی احتیاط آمیزی نسبت به ادامه راه و نیل به توافق جامع تا موعده مقرر اظهار نظر می کنند. در عین حال تأکید می کنند



ادبیات آپارتمانی جواد موسوی خورستانی

«گاهی یک میهمانی کوچک بیشتر خوشحال شان می کند تا شرکت در یک حرکت اجتماعی بزرگ... انگار که به یک باره همه آن آرمان ها رنگ باخت و آن پیشقراولان آرمانخواه که پیش از آن، قهرمان رمان هایشان بودند در چرخشی ناگهانی به توده های نادان و نمک نشناس بدل شدند... پس نویسنده ایرانی، سنگر عوض کرد تا از آدم هایی بگوید که چندان هم در بند هیجان و آرمان نیستند؛ به نوستالژی بیشتر علاقمندند تا به امیدهای دور دست، و سعی می کنند «آپارتمان» کوچک یا حتی اتاق خود را مرکز جهان فرض کنند.»

پاراگراف بالا، خلاصه ای از آراء یکی دیگر از منتقدان ادبی و خوشنام ما است که به تازگی در دومانه «سینما و ادبیات» [۱] منتشر شده است. به طور کلی از زاویه دید این دسته از منتقدان و نویسندگان متعدد، هر اثر داستانی که از مضامین آرمانخواهانه و روایت های بزرگ و رهاییبخش فاصله داشته باشد و با چیزی نگرانی زنانه بر روابط جاری خانواده و فضاهای «آپارتمانی»، متمرکز باشد غالباً متنی «کم‌مایه/ ملال‌آور» که نتیجه‌ی تکرار احساس های سطحی و نومیدانه نویسندگان «طبقه متوسط» است، معرفی می شود. این نوع نقادی رادیکال که در تحلیل نهایی، به جداسازی و دیوار کشیدن میان «عقل» و «احساس» ناگزیر می شود، خواه ناخواه به وادی تقابل های دوقطبی مرسوم فرو می غلطد و به طور قصدناشده، دیگر عناصر وجودی شناخت همچون عنصر حس و عاطفه، دلبستگی، لذت، تمنا - و عشق - را در آفرینش های ادبی نادیده می گیرد؛ منظور نادیده انگاری عناصری است که در پس‌زمینه‌ی آگاهی و شناخت هنرمند نشسته اند و به آن جهت و جوشش می دهند. از سوی دیگر، این نوع نقد که می توان ریشه هایش را در متافیزیک فلسفی (عمدتاً افلاطونی) هم جستجو کرد همزمان از حس «حسرت به گذشته‌ی انقلابی» نیز سرشار است و نویسندگان زن را که تولیدکنندگان فعال این نوع ادبی در ایران هستند با تکیه بر تفسیری که از قصه هاییشان (بویژه تهی بودن این قصه ها از عنصر «ماجرای»، رایج است سخت به باد انتقاد می گیرد. این منتقدان، چنین آثاری را غالباً فاقد جدیت و ژرف نگری معرفی می کنند بدون آن که به رابطه دیالکتیکی و تأثیر متقابل این متن ها با مخاطبان عمدتاً جوان شان (نسل دوم و سوم پس از انقلاب)، توجه کنند! این در حالی است که بدون لحاظ کردن نقش آگاهی خواننده و نفوذ «تجربه های زیسته»ی او بر متن، و نیز بدون لحاظ کردن «فضای سیاسی-اجتماعی» که اثر ادبی در آن متولد شده، اساساً هیچ متن فرهنگی، معنای محصل و هویتی

بیرون از پدیدآورنده‌اش، کسب نمی کند و در نتیجه، نغدهایی که صرفاً خود متن را بی توجه به «زمینه»ی خلق اثر و نقش خوانندگانش (مصادره به مطلوب کردن معنای متن توسط خواننده)، مورد ارزیابی قرار می دهند طبعاً از مشکلات و بحران ادبی ایران گرهی نمی گشایند. چه بسا به دلیل همین نادیده انگاری نقش «خواننده» در تفسیر و توسعه معنای متن است که این منتقدان، با تعهد و دلسوزی، به نویسندگان معاصر توصیه های عجیبی ارائه می کنند از جمله این که «ادبیات داستانی ما برای رسیدن به افق های نو و موضوعات بکر، باید خودش را از «مدار بسته طبقه متوسط» نجات دهد... حالا وقتش رسیده پا از این مدار بسته بیرون نهد و بار دیگر به زندگی پُرچالش و تغییریافته روستاییان و حاشیه نشینان شهری نظر کند» [۲].

با توجه به استمرار این گرایش ها و تفسیرها در فضای نقد ادبی مان، در این یادداشت مختصر سعی شده که به استناد برخی فاکت های عینی (به منظور درک روشن تر از موقعیت ویژه «خانواده» و «آپارتمان» در ایران)، چرایی ظهور رمان های آپارتمانی و چگالی نسبی «عقل» و «احساس» در خلق این رمان ها، در معرض سنجش خواننده قرار گیرد. پس به همین دلیل، هدف یادداشت حاضر، نشان دادن اهمیت جایگاه خانواده و آپارتمان در ایران است تا از این رهگذر شاید بتواند تأثیر «حسیت» مخاطبان در شکل دادن به معنای این رمان ها را نیز به مخاطب ایرانی و داوری او عرضه کند.

بسترهای گرایش به تولید ژانرهای خانوادگی

در سرزمین ما ایران، طی سده های متمادی، نهاد «خانواده»، نه تنها پاسدار ارزش های ملی-میهنی، و ایستگاه امن انتقال میراث فرهنگی، زبانی، دینی و استقلال طلبانه بوده بلکه هم‌هنگام به مثابه «تکیه گاه» پی در مقابل فشار ارزش های «رسمی» و فرهنگ های اقتدارگرا نیز عمل کرده است؛ تا جایی که شاید بتوان با احتیاط ادعا کرد که در فقدان نهادهای اجتماعی و سیاسی مستقل از دولت، نهاد تاریخی خانواده مهم ترین نهاد در بازتولید عنصر مقاومت در مقابل استبداد فرهنگی - و تحریف تاریخ و هویت ملی توسط دولت ها - عمل کرده است. طبعاً این جنبه‌ی بازتولیدی و نیز ایفای نقش های داوطلبانه و متفاوتی همچون حمایت از نافرمانی مدنی فرزندان و خواسته های دموکراتیک آنان، غالباً هزینه های سنگین و حتی جبران ناپذیر برای خانواده ها، در پی داشته است. به لحاظ شرایط ویژه تاریخی و نقش فراگیر دولت در ایران، مقاومت مستمر نهاد خانواده، گرایش عام و نمونه‌وار در کارکرد روابط و ساخت های متنوع خانواده ایرانی به شمار می رود. تأمل برانگیز اینکه در برهه های مختلف تاریخ، (بسته به این که نظام های سیاسی وقت، چه

بخشی از فرهنگ ملی و هویت تاریخی را هدف گرفته اند)، این نهاد، انعطاف و ذکاوت شگفت‌انگیزی از شیوه‌ی مقاومت خود نشان داده است. مصداق های معاصر این انعطاف و نتایج فرهنگی آن امروز حتا برای نسل جوان هم قابل لمس است. طی سه دهه اخیر ما در ایران با انواع و اقسام چرخش ها و تغییرات فرهنگی و اجتماعی و سبکی مواجه بوده ایم؛ بخش قابل ملاحظه ای از این تحولات سبکی و فرهنگی - چه منفی ارزیابی شوند یا مثبت - بدون پشتیبانی و خواست خانواده ها هرگز امکان‌پذیر نبوده است. در این زمینه مصداق خرد و کلان فراوانی را می توان مثال آورد، برای نمونه «ممنوع بودن» و سپس «پذیرفته شدن» نوار کاست، ویدئو، ماهواره، اینترنت؛ رنگ های شاد روسری و مانتو؛ آزادی نسبی انتخاب دوست و گسترش ازدواج به سبک مدرن در میان جوانان؛ و نظایر این موارد خرد را می توان مستند کرد که نقش حمایتی خانواده ها در این تحولات کوچک‌مقیاس فرهنگی، به راستی پُررنگ بوده است. این حمایت داوطلبانه و خواست خانواده ها، طبعاً در پذیرش نسبی این سبک های تازه از سوی دولت نیز فاکتور تعیین کننده ای به شمار می آید. معنی این سخن آن است که در این قبیل موارد، نمی توان عامل انعطاف پذیری دولت ها (جناح های عقل‌گرای دولت) را تنها عامل این تغییرات دانست.

همچنین مسائلی که گاه ریسک بالایی هم دارد از جمله: کمک به مهاجرت و تحصیل فرزندان؛ سقط جنین، فعال شدن جوانان در شبکه های اجتماعی آنلاین (فیسبوک، توئیتر و...); تداوم پدیده «بدحجابی» آن هم با وجود گشت های ارشاد و آمار بسیار بالای جریمه های دولتی؛ حفاظت از دیش های ماهواره بر بام خانه ها؛ تدارک میهمانی هایی بزرگ با شرکت طیف وسیعی از افراد که لزوماً رابطه خویشاوندی و دودمانی با یکدیگر ندارند (از جمله تدارک جشن های موسیقایی در فضاهای آپارتمانی)؛ همه و همه مصداق های دیگری از این زمره اند.

این نمونه ها که معمولاً واجد هزینه های گاه سنگین هم هست نشان می دهد که بدون پشتیبانی خانواده، جوان امروزی به تنهایی قادر به انجام آنها نبوده است. در عرصه «سیاست» نیز کمابیش همین نسبت برقرار بوده است برای نمونه، تأثیر قاطع معیارها و مطالبات خانواده های اقتشار متوسط شهری در «ایجاد» موج های سیاسی (و تسخیر کوتاه مدت «حوزه عمومی») را می توان مثال آورد، از جمله در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶، و نیز در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸؛ همینطور می توان به نقش پُررنگ و قدرتمند خانواده های زندانیان، در حمایت از اعضای خود که زندانی شده اند اشاره کرد. گفتن ندارد که مکان تولید و بازتولید شکل های مختلف و بدیع این کنش و واکنش های فرهنگی، بطن تپنده و ... بی‌قرار خانواده های «اقتشار متوسط شهری» است.

نقل مکان خانواده هسته ای به آپارتمان
این که نهاد خانواده و مکان جدید استقرار آن (آپارتمان) طی ...

ادبیات آپارتمانی ...

ادامه از صفحه ۱۴

دهه های اخیر وظایف و کارکردهای متفاوتی بر عهده گرفته است طبعاً به تغییر رویکرد و نقش این نهاد در جامعه رو به توسعه می باز می گردد. یکی از عوامل اتخاذ این رویکردها، ضرورت زندگی و بقا در فضای سیال، ناپیم و پهنای کلانشهرهاست. به این معنی که رشد شتابان و سرگیجه آور شهرنشینی در ایران و زندگی در شرایط گمنامی شهرهای بزرگ، بر بحران هویت و احساس «تک افتادگی» شهروندان، بار مضاعفی تحمیل کرده است؛ وجود این فرایند محتوا، بر ضرورت «حمایت» خانواده از اعضای خود، و ژرفش صمیمیت و حمایتگری در روابط شان، افزوده است. همچنین تبدیل خانواده گسترده به خانواده هسته ای و نقل مکان از «خانه» (از حیاط دلگشا، با پنج دری و حوض و درخت کهنسال) به چهاردیواری «آپارتمان»، و در نتیجه، تراکم تحولات سبکی و فرهنگی در بطن این چهاردیواری، یکی دیگر از تغییرات ساختاری و مهم در ایران به شمار می رود. می دانیم که در مرکز این تغییرات، زنان خانواده قرار دارند که طی دو سه دهه اخیر، دست به قلم هم شده اند و فعالانه به نوشتن رمان و داستان نیز همت کرده اند. انگیزه نگارش این رمان ها اگر منتج از روحیه مقاومت و زبان بازکردن این گروه از زنان تعبیر شود و یا حکم بازپس گیری بخشی از عمر و جوانی شان را داشته باشد که صرف پخت و پز، بچه داری و امور منزل کرده اند، در هر صورت آنچه در واقعیت اتفاق افتاده، این است که حاصل کارشان (رمان هایشان) با محدودیت بسیار رو به رو شده است. عوامل بازتولید این محدودیت فراوانند از جمله: خودسانسوری، توانمندی فرهنگ پدرسالار و زن ستیز، سانسور دولتی، استمرار محدودیت زندگی زنان به کارها و وظایف خانه داری، (تنها حدود دوازده درصد زنان در کل مملکت، شاغلند)؛ و نظایر این موانع ساختاری.

گفتن ندارد که چنین موانعی، صدمات جبران ناپذیر بر پیکر تولیدات ادبی آنان وارد آورده، به طوری که متن این قبیل رمان ها که به ناگزیر از رهگذر نقش های خانوادگی و فضاهای آپارتمانی عبور می کند از نظر برخی منتقدان رادیکال، رمان هایی فاقد هیجان و «ماجرای»، خسته کننده، سطحی و عامیانه (و حتی ضد روشنفکری؟!؛) تلقی می شوند. با این وجود اما نکته ای که از نظر این مردان منتقد پنهان می ماند یکی هم این است که رمان های مذکور، به رغم تمامی این موانع و ضعف ها ولی غالباً معنای عشق، دل بستگی، تلاش و تمناى لذت را با دنیای امن و به اصطلاح «بی هیجان» (فارغ از بگیر و ببند گشت های مطوَّعه و پلیس مذهبی) تلفیق کرده و به تصویر می کشند. این تلفیق هوشمندانه معمولاً در پیوستاری از تعامل مخیر عاطفی «زن قصه» با محیط و اطرافیانش بازنمایی می شود، که اگر «تفسیر دلخواه» دختران جوان از خواندن این رمان ها (مصادره به مطلوب معنا توسط خواننده) هم در این فرایند پیچیده دخالت دهم لاجرم تقویت بنیهی «انتخاب گری» این بخش از خوانندگان را به دنبال

دارد. [۲] چنین تصویری از تأثیر متقابل این متن ها و خوانندگان شان اگر درست باشد پس نقد مردان منتقد، یکی دیگر از پایه های منطق خود را در تحلیل این رمان ها از دست می دهد.

نکته اینجاست که بسته بودن فضای عمومی جامعه، و محدود و محاط شدن فضای اغلب قصه ها به چهاردیواری آپارتمان ها، شامل حال قصه نویسان مرد هم شده است. اصولاً در کشورهای که فضای عمومی که فضای «پلیس شرع» (مطوَّعه)، یا گردان های نهی از منکر (شرطه های ارتقای اخلاقی) و یا گشت های ارشاد، به همراه ساخت بناهای خاص، نصب بیلبردها و شعارهای سیاسی-اخلاقی، دستکاری بافت معبرهای عمومی، ترسیم انبوه نقاشی های دیواری بزرگمقیاس بر دیوارهای شهر، و مجموعه ای متنوع از دیگر نمادهای اقتدار، به تسخیر دولت درآمده است خواهی نخواهی «آپارتمان» به محل «امن» تلاقی فرهنگ ها و آزادی سبک زندگی تبدیل می شود. در چنین وضعیتی نه تنها عنصر «ماجرای» - به شکل «مرسوم» و «عادت شده» اش - تعیین کنندگی خود را در قصه وا می نهد بلکه این عنصر (ماجرای)، شکل های متفاوتی می پذیرد و از حوزه عمومی و از زیر نگاه خیره نمادهاى قدرت حاکم، به حوزه های خصوصی و درون (درون شخصیت ها/ درون آپارتمان ها) نقل مکان می کند. این جا به جایی و وانهادن همه ی مشاعات حوزه عمومی به دولت، طبیعی است که به مذاق منتقدان ادبی آرمانشهرگرا، خوش نمی نشیند و گاه حتا برخوردی و تحقیرآمیز جلوه می کند. در حالی که منتقدان به جای احساس تحقیر می توانستند - می توانند - با آشکار نمودن «ناگفته های متن»، به خوانندگان یاری دهند و ضعف های تحمیل شده به این رمان ها را تا حدودی جبران کنند. البته بسیار پیش می آید که در این میان، طبقه متوسط به عنوان «بز بلاگردان» مجبور است فراقفکی های ناشی از این درد تحقیر را به جان بخرد، یعنی به تلاقی این تحقیر، چماق نقد بر سرش کوبانده می شود.

طبقه ای که در ایران مرغ عروسی و عزا است. در هر حال به نظر می رسد که یکی دیگر از موارد غفلت این منتقدان، کم بها دادن به تأثیر عم انگیز سانسور اخلاقی میزبان کتاب و شدت سانسور دولتی در این کشورها اندکی بازرتر عمل می کرد و اجازه می داد که روابط پُربایه و شورانگیز درون همین آپارتمان های شهری (زندگی مردمان طبقه متوسط) کمی آزادانه تر بازنموده و بیان شود طبعاً با رمان هایی روبرو می شدیم که بسیار وسیع تر، از استقبال و احترام مردم - و حتا منتقدان - بهره می گرفتند.

بازتاب ناگزیر نسیم تغییر در ادبیات داستانی

گفتن ندارد که این تغییرات ساختاری، دیر یا زود در ادبیات - بویژه در رمان - رنگ و نشان و صدای خود را آشکار می کرد. در واقع به اعتبار این علت ها و الزام ها و فرایندها بوده است که بررسی موقعیت

ویژه ی «خانواده» و «آپارتمان» در ایران پس از انقلاب، و حضور پویا و نیرومند این عناصر در رُمان های زنان مدرنیست ایرانی، به تدریج اهمیت پیدا می کرد و سرآخر هم این اهمیت، خود را آشکار کرد. تا جایی که سلسله دنباله داری از داستان ها و رمان هایی خلق شد که خاستگاه «ماجرای» هایشان، نه در «حوزه عمومی» جامعه (که معمولاً در ادبیات جهان متداول است) بلکه صرفاً به حوزه روابط درونی و خانوادگی (درون آپارتمان/ درون شخصیت ها) انتقال یافت و به ظاهر از «ماجرای» و هیجان، تهی شدند.

اما جالب است که دیری نپایید - حدود یک دهه - که این به اصطلاح «بی ماجرابی»، به همت نسل جدید خوانندگان، سرانجام به یکی از هنجارهای معاصر ادبیات داستانی ایران تبدیل شد. می دانیم که این هنجارسازی بنا به «دلایلی» که توضیح شان فراتر از مجال بحث حاضر است به فضای موسیقی و خوانندگان پاپ - از نوع موسیقی مرحوم مرتضی پاشایی - هم تعمیم یافته است.

باری، طی دو دهه اخیر، با موجی گاه افراطی و شتابزده از آثار داستانی که «ماجرای» هایشان صرفاً در اطراف مسایل و فضای «آپارتمان» می گذرد و «داستانهای آپارتمانی» نام گرفته اند مواجه شده ایم. در این میان برخی از جدی ترین رمان نویسان زن نیز با تکیه بر عقلانیت و شَم غریزی شان، «نهاد خانواده» و بازآفرینی هویت فردی اعضا و کارگزاران این نهاد تاریخی را مرکز ثقل رمان های خود قرار داده اند. رمان های این دسته از نویسندگان معناگرا با نقد مستمر روحیه تسلیم و گُرنش، انسانی را به نمایش می گذارد که در این باغ بی برگی، حداقل بخشی از نسل جوان - به ویژه دختران - می توانند با سلوک روحی-رفتاری آزادمنشانه اش، ارتباط بگیرند.

از سوی دیگر، برخی از این رمان ها نیز با نقد غیرمستقیم عادت های موروثی، نهایتاً تقویت بنیه زنان را در پس زدن تدریجی تبعیض ها نوید می دهند و از این رهگذر، میل به زندگی و پذیرفتن مسئولیت را به مخاطب هدیه می کنند. این زنان نویسنده با تکیه بر همان هوش غریزی شان، برجسته کردن هویت دختران و پسران را معمولاً با نقد کلیشه های جنسیتی و انتقاد به «سلسله مراتب» نهفته در ژرفای فرهنگ و خانواده همراه کرده اند؛ نقد سلسله مراتبی که در پیوستاری تاریخی به فرودستی زنان منتهی شده است.

پانوشت ها:

۱. «سینما و ادبیات»، شماره ۴۴، تهران، زمستان ۱۳۹۲؛ تأکیدها از نگارنده این مقاله است.
۲. همان؛ و باز هم تأکیدها از من است.
۳. «زنان و دختران، رمان هایی را که قهرمان آن یک زن است طوری می خوانند که گویی این داستان ها، هم انعکاسی از زندگی آنها و هم الگویی برای زندگی آنهاست.»؛ «چندگانگی قرائت رمان: سازمان اجتماعی تفسیر»، نوشته مارجرى ال. دی والت، ترجمه حسن چاوشیان، ارغنون شماره های ۹ و ۱۰، ویژه نامه «درباره رمان».

منبع: مدرسه فمینیستی



کنفرانس مهم منطقه ای در باره مجازات اعدام

فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر: اولین کنگره منطقه ای در سال ۲۰۱۲ در مراکش برگزار شد و به این موضوع در خاورمیانه و آفریقای شمالی پرداخت. کنگره امسال که «با هم علیه اعدام» (ECPM) و «ائتلاف جهانی علیه اعدام» (WCADP) به طور مشترک برگزار می‌کنند برای اولین بار در آسیا برگزار می‌شود و به این موضوع در آسیا می‌پردازد.

فلورانس بلیویه، رییس ائتلاف جهانی علیه اعدام و نایب دبیرکل فدراسیون، گفت: «مجموع افرادی که هر سال در آسیا اعدام می‌شوند از مجموع اعدام‌ها در سراسر جهان بیشتر است. دیدار و همکاری کنشگران اصلی منطقه برای تعیین راهبردهای مشخص و فعالیت‌های لازم برای الغای مجازات اعدام بسیار مهم است.»

سیصد شرکت‌کننده از ۲۰ کشور در این کنگره دو روزه حضور خواهند داشت. در میان این عده نمایندگانی از جامعه مدنی، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌دولتی فعال در منطقه حاضر خواهند بود. پنج سازمان عضو فدراسیون از بنگلادش، اندونزی، ایران، مالزی و تایلند نیز در این گردهمایی شرکت خواهند کرد.

طی این کنگره منطقه‌ای نشست‌های موضوعی در باره مواد مخدر و مجازات اعدام، محاکمه‌های ناعادلانه، صدور الزامی حکم اعدام و برنامه‌های آموزشی در باره الغای مجازات اعدام برگزار می‌شود. فدراسیون و سازمان‌های عضو آن به شرایط مشخص کشورهای توجّه خواهند داشت، از جمله اعدام‌های دسته‌جمعی در ایران، از سرگیری اعدام در سنگاپور، اندونزی و پاکستان، صدور مجازات اعدام برای جرایم مربوط به مواد مخدر، به ویژه در ایران، اندونزی، مالزی و ویتنام، و وضع زنان محکوم به اعدام در تایلند.

در پی کنگره منطقه‌ای مربوط به مجازات اعدام، مجمع عمومی ائتلاف جهانی علیه اعدام در روز ۱۳ ژوئن در کوالا لامپور برگزار می‌شود که طی آن این سازمان رهبران خود را برای مدت ۲ سال انتخاب خواهد کرد.

نمایندگان فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و سازمان‌های عضو آن آماده گفتگو در باره کنگره، مجمع عمومی ائتلاف جهانی علیه اعدام و موضوع‌های مورد بحث هستند.

پس زمینه

آسیا منطقه اصلی اجرای مجازات اعدام در جهان است و پیشرفت در جهت الغای آن مشکل بوده است. سه قدرت اصلی اقتصادی جهان - چین، ژاپن و هند - هنوز مجازات اعدام را اجرا می‌کنند. چندین کشور دیگر این منطقه هیچ آماری در باره اجرای مجازات اعدام منتشر نمی‌کنند و افکار عمومی پشتیبان اجرای مجازات مرگ هنوز مشکلی مهم بر سر راه الغای آن به شمار می‌آید.

شمار افرادی که در بسیاری از کشورهای آسیا - از جمله چین، ویتنام، اندونزی، کره شمالی و ایران - اعدام می‌شوند بیش از شمار افرادی است که در جنایت‌های خشونت‌بار کشته می‌شوند، زیرا مجازات اعدام اغلب در مورد جرایم مربوط به مواد مخدر و جرایم غیرخشونت‌آمیز صادر می‌شود. به تازگی، پسرفت‌هایی در منطقه آسیا رخ داده است. هند اجرای اعدام را از سر گرفته و به گستره آن در سال ۲۰۱۲ افزوده است. مالدیو در سال ۲۰۱۴، اجرای اعدام را به کودکان نیز گسترش داده است. پاکستان به تعلیق هفت ساله مجازات اعدام در سال ۲۰۱۴ پایان داده است.

منبع: اخبار روز

حزب جدید چپ ...

ادامه از صفحه ۱۱

تغییری در وضعیت موجود این سازمان ایجاد نخواهد شد. ما اکنون در موقعیتی قرار داریم که این کنگره و نتایج آن، نه به بحران تعمیق یافته این سازمان و نه به پروژه در حال احتضار وحدت چپ کمک چندانی نخواهد کرد.

ادامه تلاش برای وحدت چپ

در حال حاضر تنها راه نجات این پروژه آن است که نیروهای شرکت‌کننده در آن، با احساس مسئولیت نسبت به وضعیتی که در آن قرار داریم، در طول یک زمان مشخص، مذاکرات چهار جانبه را ادامه دهند، اشتراکات تاکتونی را مبنای یک پلاتفرم برای برگزاری کنگره مشترک قرار دهند و تلاش کنند تا زمان رسیدن به کنگره وحدت، برای موارد مهم مورد اختلاف، به راه‌حل‌های مورد توافق نیروهای این پروژه دست یابند. و با توافق، تدوین برنامه و اساسنامه را بر مبنای اسناد و دست‌آوردهای تاکتونی این پروژه، به سازمان مشترک آتی بسپارند. رسیدن به چنین توافقی آسان نیست اما تلاش مجدد در راستای ضروری است.

حزب جدید چپ برای وحدت چپ

هدف از ایجاد تشکل بزرگ چپ و هفت سال تلاش برای آن، در درجه اول غلبه بر پراکندگی کنونی نیروهای چپ بود و برای ایجاد تشکلی از آنان که بتواند در معادلات سیاسی جامعه ایران نقش ایفا کند و بر وزن چپ در مبارزات جاری مردم بر علیه این رژیم بیافزاید. اما با توجه به وضعیت کنونی این پروژه و نیروهای تشکیل‌دهنده آن، این نگرانی وجود دارد که برخلاف اهداف اولیه این حرکت، رابطه این نیروها با یکدیگر تضعیف و بر پراکندگی موجود افزوده شود.

با امید به سرانجام یافتن پروژه تشکل بزرگ چپ و تلاش برای آن، نباید اجازه داد که تمام تلاش‌های انجام‌شده تاکتونی بدون نتیجه رها شوند و به سرخورده‌گی و پراکندگی بیشتر چپ دامن زده شود. این امکان وجود دارد که از دل این تلاش هفت ساله و با تکیه بر دستاوردهای آن، حزب جدیدی پا بگیرد و نیروهایی از این جمع را که نه ادامه وضع موجود را مناسب می‌بینند و نه جدا شدن از این سازمان و پیوستن به آن دیگری را راه‌حل می‌شناسند، در خود گرد آورد. حزبی با نگاه به داخل کشور و به واقع‌اپوزیسیون این رژیم و همه جناح‌های آن که دخالتگر باشد، از سیاست‌ها و اقداماتی که به نفع مردم باشد حمایت کند، ولی با هیچ جناحی از حکومت متحد و همراه نباشد. یک حزب سیاسی با ساختاری باز که هر فرد و گروهی، بر حسب امکانات و شرایطی که در آن قرار دارد بتواند خود را عضو یا همراه آن بداند و در جهت اهداف آن فعالیت کند. حزبی برای امروز جامعه ایران و پاسخ گفتن به نیازهای مبارزاتی آن.

در صورتی که با تمام تلاش‌های ممکن، پروژه وحدت چپ سرانجام نیابد، این بحث پی‌گرفته خواهد شد.

منبع: وحدت چپ

حذف اسرائیل از فهرست سالانه سازمان ملل در باره ناقضان فاحش حقوق کودک محکوم است

فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و سازمان‌های عضو آن در فلسطین و اسرائیل

فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و سازمان‌های عضو آن در فلسطین و اسرائیل [۱] تصمیم دبیر کل سازمان ملل بان کی مون به تسلیم در برابر فشار و حذف اسرائیل از فهرست طرف‌هایی که کودکان را می‌کشند یا مجروح می‌کنند، در پیوست گزارش سالانه درباره کودکان در جنگ را محکوم می‌کنند.

این گزارش که نماینده ویژه دبیر کل در امور کودکان در درگیری‌های مسلحانه، خانم لیلیا زروقی، آن را تهیه کرده، اطلاعاتی در باره تأثیر درگیری مسلحانه بر کودکان در سال ۲۰۱۴، از جمله درگیری در غزه در تابستان ۲۰۱۴، آرایه می‌کند. بنا به این گزارش، در عملیات «تیغه حفاظتی» ارتش اسرائیل در نوار غزه در تابستان ۲۰۱۴ بیش از ۵۴۰ کودک فلسطینی به دست این ارتش کشته و ۲۹۵۵ کودک دیگر مجروح شدند. گزارش همچنین به تعدی‌های حماس و مسؤولیت آن در کشتن دست‌کم یک کودک اسرائیلی و مجروح کردن دست‌کم شش کودک می‌پردازد.

نماینده ویژه در امور کودکان زروقی بر اساس ماموریت خود توصیه کرد که نیروهای مسلح اسرائیل و حماس به این دلیل که عملکردشان موجب شرایط درج در لیست سیاه است، در فهرست گزارش سالانه مرتکبان نقض فاحش حقوق کودک قرار بگیرند. این گزارش در تاریخ ۱۸ ژوئن ۲۰۱۵ به شورای امنیت سازمان ملل آرایه می‌شود. نظر به فشار شدید اسرائیل و ایالات متحده آمریکا برای حذف اسرائیل از فهرست، دبیر کل توصیه‌های استوار بر واقعیت نماینده ویژه در امور کودکان زروقی را نادیده گرفت و به جای آن به خواست حذف اسرائیل (و نیز حماس) از لیست سیاه گزارش‌نهایی تن در داد.

عبدالکریم لاهیجی، رییس فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر، اعلام کرد: «تصمیم دبیر کل به دادن اجازه به طرف‌های بیرونی برای تأثیر گذاری بر گزارش کودکان در درگیری مسلحانه به شدت مایوس‌کننده است. راه کار گزارش‌دهی وسیله موثری برای اعمال فشار بین‌المللی بر مسؤولان نقض فاحش حقوق کودک و درخواست پاسخگویی آنها بوده است. اکنون، یکپارچگی راه کار فهرست بندی مورد تردید قرار گرفته است.»

سازمان‌های ما یادآوری می‌کنند که این فهرست فرایندی تعیین‌کننده برای پاسخگویی در این راه کار سازمان ملل است، زیرا انگیزه‌ای برای طرف‌های مربوط است تا دست به اقدام اصلاحی بزنند و از موارد نقض در آینده جلوگیری کنند. همچنین امکان دارد طرف‌های واقع در لیست سیاه مورد تحریم بین‌المللی قرار گیرند.

تصمیم به رد توصیه‌های نماینده ویژه در گزارشی از این نوع به شدت غیرمعمول است. در واقع، اگر روش کار خانم زروقی یا استقلال او مورد تردید باشد، فرایند بازنگری داخلی برای رسیدگی به آن وجود دارد. اما هیچ درخواستی برای بازنگری در کار نبوده و در حقیقت هیچ اظهار نظری مطرح نشده که حاکی باشد که نماینده ویژه دبیر کل به قصدی به جز انجام ماموریت خود برای محافظت کودکان قربانی درگیری مسلحانه عمل کرده است.

بنابراین، دبیر کل می‌بایستی نتایج و توصیه‌های او را می‌پذیرفت. چندین کارشناس حقوق بشر دیگر سازمان ملل نیز در زمینه اقدامات نیروهای اسرائیل در غزه در تابستان گذشته، خواهان اقدانی برای پاسخگویی شده‌اند. به علاوه، گزارشی که فدراسیون و سازمان‌های فلسطینی عضو آن - مرکز حقوق بشر فلسطین، مرکز حقوق بشر المیزان و الحق - منتشر کردند، کشتن کودکان را طی درگیری مستند کرده و به این نتیجه رسیده است که آتش باری بی‌رویه موشک و خمپاره به مدارس، پناهگاه‌ها و دیگر مکان‌های ضروری برای بقا، نقض جدی حقوق بین‌المللی بشردوستانه و حقوق بین‌المللی حقوق بشر به شمار می‌رود. یکی از توصیه‌های اساسی ما این بود که جامعه بین‌المللی به چرخه معافیت از مجازات به خاطر جرایم ارتكابی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین و به ویژه در غزه رسیدگی کند.

با توجه به درج بعضی طرف‌ها در لیست سیاه که کارنامه آنها در نقض حقوق کودکان به بدی کارنامه نیروهای مسلح اسرائیل نبود، هیچ معیار واقعی برای حذف اسرائیل از لیست سیاه در گزارش کودکان در درگیری مسلحانه وجود ندارد. بنا به اعلام هیات تحقیق سازمان ملل که دبیر کل برای بررسی کشته‌شدگان و مجروحان در محل متعلق به سازمان ملل در تابستان ۲۰۱۴ در غزه تشکیل داده، در اثر اقدامات ارتش اسرائیل ۴۴ غیرنظامی فلسطینی پناه‌جسته در مدرسه زیر اداره سازمان ملل کشته شده‌اند.

کاترین گالاگر، نایب رییس فدراسیون و وکیل ارشد در مرکز حقوق اساسی در آمریکا، گفت: «حمله به مدارس یکی از شش مورد نقض فاحش حقوق کودکان است که در ماموریت نماینده ویژه دبیر کل مورد بررسی قرار می‌گیرد. کشتن و ناقص کردن نیز از این موارد است. این موارد نقض ارتكابی به دست نیروهای اسرائیل در تحقیقات سازمان ملل به خوبی مستند شده است. توهینی به ۵۴۰ [۲] کودک فلسطینی کشته شده و خانواده‌های آنهاست که نتیجه این فرایند را سیاست‌های بعضی از پرنفوذترین اعضای شورای امنیت، به ویژه ایالات متحده آمریکا تعیین کرده است.»

سازمان‌های ما همچنین مقایسه بین شمار کودکان قربانی را که به دست ارتش اسرائیل و حماس کشته شده‌اند مردود می‌دانند. حمله‌های گسترده نیروهای اسرائیل علیه غیرنظامیان طی عملیات نظامی در نوار غزه در تابستان ۲۰۱۴ به تعداد بی‌سابقه‌ای تلفات، به خصوص در میان کودکان، انجامید.

بر اساس معیار تهیه فهرست دبیر کل، طرف‌هایی باید در لیست سیاه قرار گیرند که در روندی از ارتكاب اقدامات متعدد مرتکب نقض فاحش حقوق کودکان شده‌اند. ارتش اسرائیل در شش سال گذشته که در عملیات نظامی پی‌در پی در نوار غزه به تکرار مرتکب نقض فاحش کودکان شده آشکارا این معیار را برآورده می‌کند.

دبیر کل سازمان ملل که ابتکار «حقوق بشر در صدر» را ترویج می‌کند، باید با تضمین اولویت دادن به حقوق بشر بر سیاست، از اعتبار کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل محافظت کند.

یادداشت

[۱] مرکز حقوق بشر فلسطین، المیزان، الحق، و کمیته عمومی علیه شکنجه در اسرائیل

[۲] در حقیقت، بر اساس تحقیقات حقوق بشری که سازمان‌های حقوق بشر فلسطین انجام داده‌اند، ۵۵۶ کودک فلسطینی در حمله‌های اسرائیل کشته شده‌اند.

با ممنوعیت کلیه اشکال خشونت علیه کودکان از کودکان در برابر خشونت حمایت کنیم

رهبری افراطی ...

ادامه از صفحه ۵

بنابراین، مجتهد مطابق قانون اساسی جامع الشرایطی که گرایش‌اش مطلقاً به تخریب رابطه با غرب، متوقف کردن مذاکرات، صدور انقلاب، و سرکوب باز هم بیشتر آزادی‌هاست، اگر در بین علمای طراز اول وجود داشته باشد هم، او شهامت در دست گرفتن سکان کشور و عملی کردن این ایده‌ها را نخواهد داشت. این‌که روحانیون دیگر در مجلس خبرگان به چنین فردی برای رهبری رأی بدهند نیز از زاویه همین واژه‌ها غیر ممکن است.

اما اگر ناگزیر باشیم که به شواهد و نمونه‌های موجود برای جانشینی آقای خامنه‌ای اشاره کنیم، نام‌های معینی وجود دارند که برخی بیشتر و برخی کمتر به درجات گوناگون واقع‌بینانه یا ایده‌آل‌جویانه به هر حال مطرح می‌شوند و می‌توان به موقعیت و احتمالات مربوط به آن‌ها تا حدودی پرداخت. تأکید می‌کنم تا حدودی زیرا که هم‌چنان که انتخاب فرد معین از ضوابطی که در بالا گفتم پیروی می‌کند، نوع حضور و عمل‌کرد او نیز تابعی از شرایط بیرونی و درونی است.

یکی از شایع‌ترین نام‌ها با توجه به اینکه وسعت شایعه حتماً به دلیل صحت آن نیست، نام فرزند آقای خامنه‌ای «مجتبی» است که در چارچوب رفتار شناخته شده روحانیت ایران چنین انتخابی غیرممکن به نظر می‌رسد. از سن و سال تا مراتب علمی و دینی او، همه منکر چنین احتمالی هستند.

حسن خمینی چهره‌ای است که به ویژه اگر مراد ما احتمال تعیین رهبری در این سال و ماه‌ها باشد، باید به فراموشی سپرده شود. نه تنها موقعیت سنی و درجات حوزوی که جهت‌گیری‌های سیاسی او نیز چنین امکانی را برایش فراهم نمی‌کنند.

علمای طراز اولی از دو جناح محافظه‌کاران سنتی یا افراطی هستند که قبل از هر ملاحظه‌ای اغلب به دلیل سن و سال خود که بالاتر از آقای خامنه‌ای هستند و امتناع طبیعی خبرگان از انتخابی که دیری نباید، از دور احتمالات خارج می‌شوند.

احمد جنتی از نام‌هایی است که به گمان من به هر دو دلیل یعنی هم کبر سن و هم افراط‌گرایی غیر قابل اعتماد، مطرح نخواهد بود.

محمد تقی مصباح یزدی، نیز هم به دلیل مواضع تندروانه‌ی خود و هم نزدیکی به حلقه‌ی یاران و همراهان احمدی‌نژاد شانس‌ی نخواهد داشت.

انتخاب شخصی مانند آیت‌الله شاهرودی که در عرصه‌ی عمومی و به ویژه از منظر روحانیون سطح بالا، پیرو افراط و تفریط به نظر نمی‌رسد، به علت مسئولیت درازمدت‌اش بر مجلس اعلا‌ی عراق منتفی به نظر می‌رسد. زیرا که مسئله‌ی ایرانیت و حفظ حدود و ثغور ایران، برخلاف تصور بسیاری از مخالفان حکومت، یک عنصر جدی در سیاست‌گذاری حاکمان جمهوری اسلامی بوده است. به نحوی که در بحث‌های خبرگان قانون اساسی از همان آغاز با پیشنهاد حذف «ایرانی» از شرایط رهبری به شدت مخالف شد. و

اگر مسئله‌ی تولد آقای شاهرودی در عراق نیز که به حق خارج از موازین حقوق بشری است نادیده گرفته شود، میزان وابستگی او با منافع کشوری که در آن متولد شده و سی سال او را پرورش داده است، به اندازه‌ی کافی شبهه‌برانگیز خواهد بود.

اما نامی که نمی‌تواند بر روی آن بحث سنگینی نباشد، هاشمی رفسنجانی است. همه می‌دانند که خبرگان در دو انتخابات اخیر برای تعیین رییس مجلس، زیر فشار شدید توصیه‌های آقای خامنه‌ای برای گذر از هاشمی رفسنجانی قرار داشته‌اند. در دور اول آقای هاشمی داوطلبانه به نفع آقای کنی بیمار و بستری کنار رفت و دور دوم باز ۲۴ نفر مقاومت کردند و به او رأی دادند. حال باید متصور باشیم که خبرگان دوره پنجم که در صورت فوت رهبری، دیگر زیر توصیه‌ها و فشارهای شدید ایشان قرار ندارند با توجه به مجموعه شرایط کشور، یعنی وضعیت عبور یا هنوز حضور در بحران‌های چهارگانه، چگونه تصمیم می‌گیرند!

از نظر من دور از ذهن نخواهد بود که اگر خبرگان مجبور به تصمیم‌گیری شوند، در شرایطی که هنوز بحران‌ها پدیدارند، به هاشمی رفسنجانی به عنوان تنها امکانی که می‌تواند جلوی فروپاشی را بگیرد، رأی بدهند. اما اگر تعیین رهبر جدید در شرایطی پیش‌بینی‌شده حداقل سه بحران خارجی و هسته‌ای و اقتصادی تلطیف یا رفع شده باشند، پارامترها و شخصیت‌های دیگری می‌توانند محل توافق آقایان باشند.

اما هنوز می‌ماند نام‌هایی که به دلایل مختلف می‌توان برای آنان شانس قائل شد: آیت‌الله جوادی آملی یکی از این نام‌هاست. وی به اندازه‌ای که لاید در خور رهبری سیاسی یک کشور است، هرگز درگیر مسایل سیاسی نبوده است و یعنی به همین میزان از افراط و تفریط‌ها به دور است و در صورتی که اندیشه آزادی هم‌چنان علمای شیعه را بهراساند که نتوانند به هاشمی رفسنجانی رأی بدهند، او انتخاب بعیدی به نظر نمی‌رسد.

علی‌اکبر ناطق نوری نامی است که برای گریز از انتخاب هاشمی رفسنجانی می‌تواند روحانیت سنتی را مجاب و محافظه‌کاران افراطی را ناگزیر کند. او رشته مهر با رهبر جمهوری اسلامی را نگاه داشته؛ در خبرگان و در شورای مصلحت نظام حضور دارد و ریاست دفتر بازرسی رهبری را نیز بر عهده دارد و علی‌رغم این‌که در زمره دشمنان جنبش سبز ثبت نام نکرده است، از حامیان یا ساکنان فتنه نیز محسوب نمی‌شود.

نام‌های دیگری نیز هم‌چنان در فهرست جانشینان احتمالی مطرح می‌شوند که طرح آن‌ها در شرایط کنونی از دید من تنها اطلاعاتی کلام است و برمی‌گردد به پرسش اصلی که کلی است و نظر به آینده کشور در غیاب آقای خامنه‌ای دارد صرف‌نظر از اینکه جانشین ایشان کدام شخصیت مفروض یا غیر قابل پیش‌بینی باشد.

این بخش برای من خلاصه است. خلاصه‌ای از آنچه تجربه سیاسی من می‌گوید، خلاصه‌ای از تاریخ نزدیک کشور و در واقع خلاصه‌ای از آنچه به گمان من شاهد خواهیم بود! و آن این‌که آینده‌ی ایران روشن‌تر از گذشته، نه به معنای کلی آن

بلکه به معنای مشخص گذشته نزدیک است. این گذشته نزدیک از انقلاب بهمن آغاز می‌شود. انقلابی که به گفته‌ی عالم و عامی تبلور ناخواسته ما شد و خواسته‌هایمان را پس از آن‌که در مقابل چشمانمان به نمایش درآورد، به زنجیر کشید. اما خوشا جامعه ما که در تلاش برای بازیافتن حقوقی که در همان مسیر ساختن از دست رفته بودند، از پای ننشست. در کشش و کوشش‌ها بارها بر زمین افتاد و باز برخاست. دهه‌ی شصت به درازنای مبارزه‌ی یک نسل قربانی گرفت. آن‌چنان خشن و آن‌چنان فراوان که می‌توانست که دورانی را به آتش بکشد. اما جامعه ایران به‌هنگام و هوشیارانه و بسیار زودتر از بسیاری ملل، به این حقیقت دست یافت که حقانیت و پیروزی مبارزه از گروی پیروزی خون بر شمشیر نیست.

پای‌فشاری مردم بر حقوق خود، در عین پای‌فشاری بر تعطیل خشونت، گذاری را ناگزیر می‌کند که نه حکمرانان ایران که هر حکومتی در هر کجای جهان وادار به همراهی با آن می‌شود.

شکی نیست که سرعت این گذار به نسبت سطح آگاهی عمومی که در هر جامعه‌ای هم حکومت‌کنندگان و هم حکومت‌شوندگان را در برمی‌گیرد، متفاوت است. تردید هم نیست که مبارزه‌ی صلح‌آمیز ملتها ضامن همیشگی حفظ آنان از خشونت‌های حکومت‌گران نیست و قطعاً به این معنا هم نیست که در مسیر تغییرات صلح‌آمیز و در حین تلاش برای کاهش هزینه مبارزه، دوره‌های شکست و ناکامی پیش نمی‌آیند. دوم خرداد و پی‌آمدهایش، هم اوج بودند و هم حضيض! جنبش سبز هم اوج بود و هم فرود. اما نیروهایشان، مطالبات‌شان، و اندیشه‌شان هم‌چنان در صحنه مبارزه سیاسی در ایران حضور دارد و توازن قوا‌ی سیاسی حتی در میان محافظه‌کاران بر حسب نوع برخورد با آن سنجیده می‌شود. و این فقط یک حضور مجازی نیست. جنبش اصلاحات و مولود طبیعی‌اش جنبش سبز از عوامل و دلایلی بودند که حاکمیت را به سوی پذیرش خط اعتدال بردند. این گفته، اگر صحیح است ولی کامل نیست که هدف رهبری از پذیرش مسئولیت انتخابات که معنایش از قبل پیروزی روحانی بود، صرفاً برای توافق در مسئله هسته‌ای بود. اگر مسئله در این خلاصه می‌شد، دور از ذهن نیست که بپذیریم جلیلی و ولایتی نیز جز به دستور رهبری کاری را پیش نمی‌بردند.

برای من پذیرفتنی این است که مدارا با شخصی مانند روحانی، با مواضعی که در قبال اصلاح‌طلبان داشته و دارد، به معنای توجه به خواسته‌های جامعه مدنی ایران نیز هست.

برهمنی‌سبک است که معتقدم مجموعه حاکمیت ایران حتی پس از رهبری کنونی، جانب اعتدال را رها نخواهد کرد و انتخاب خبرگان رهبری، با در نظر داشت این مسئله هرگز شخصی هم‌چون جنتی یا مصباح یزدی نخواهد بود. انگیزه‌های این اجتناب را نیز در بالا آوردم.



آقای ماهرویان صداقت را از یاران خود بیاموزید یداله بلدی

وجود دارند.

۲- در بخش دیگری ایشان میگویند که بهروز دهقانی در زیر شکنجه مرد، مبارزان در زیر شکنجه نمی میرند بلکه به دست شکنجه گران به قتل میرسند.

۴- آقای ماهرویان در یک برخورد سطحی و غیرمنصفانه می گویند که به بهمن و نزهت روحی آهنگران تهمت ساواکی زده بودند و به حمید مومنی هم در محل کارش بچشم پلیس نگاه میکردند و این باعث شد که واکنش تند نشان دهند و متواری شوند. تمام دانشجویان در آن سالها که بهمن و نزهت را می شناختند بهیچوجه چنان تصویری از آنان نداشتند و هیچگونه شایعه ای در باره آنان نبود و حمید مومنی که در آن زمان در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کار میکرد بعنوان یک روشنفکر فرهیخته و آرمناخواه مورد احترام کارکنان کانون بود. آنان بخاطر آرمانهای عدالت خواهانه خود به جنبش چریکی پیوستند و آرمانهای انسانی آنان بسیار بزرگتر از تهمت های خودساخته آقای ماهرویان در باره دوستانش است.

۵- در مورد ترور فاتح یزدی مالک کارخانه جهان چیت میگویند که فاتح یزدی سرمایه دار صنعتی که در برابر کارگران ایستاده بود اعدام می کنند، کارگران جهان چیت بود افزایش دستمزد ناچیز خود در بیرون کارخانه تظاهرات کردند که در کاروانسرا سنگی برگبار بسته شدند و ۱۳ کارگر بخاک افتادند.

۶- آقای ماهرویان در یک پیشنهاد شگفتی آور براین باورند که روشنفکران باید از شاه میخواستند که جزئی را بدون محاکمه اعدام نکند و از پلیس بخواهند که شکنجه نکند و ایشان معتقدند که در سال ۴۵ فضای سیاسی باز بود و همین تندروی ها باعث شد که فضا بسته شود، آقای ماهرویان بهتر بود به نمونه هائی از وجود فضای باز سیاسی اشاره میکردند.

۶- آقای ماهرویان در یک پیشنهاد شگفتی آور براین باورند که روشنفکران باید از شاه میخواستند که جزئی را بدون محاکمه اعدام نکند و از پلیس بخواهند که شکنجه نکند و ایشان معتقدند که در سال ۴۵ فضای سیاسی باز بود و همین تندروی ها باعث شد که فضا بسته شود، آقای ماهرویان بهتر بود به نمونه هائی از وجود فضای باز سیاسی اشاره میکردند.

رسانه های گروهی وابسته به رژیم از آغاز تاکنون تلاش میکنند تا نسل جوان از مبارزات آزادیخواهانه و عدالت جویانه نسل های گذشته بی اطلاع باشد و فعالیت های روشنگرانه و فداکارانه آنان را تحریف کنند، در این میان برخی از پژوهشگران نیز بیاری آنان بر می خیزند و با تهمت به نیروهای چپ، مبارزه آن ها را ناچیز و انحرافی جلوه میدهند. گاهنامه مهرنامه در شماره اخیر خود به سردبیری آقای قوچانی که کینه توزی ایشان در ضدیت با نیروهای روشنفکری بر همگان آشکار است در دنباله اهداف خود یعنی تحریف مبارزات جنبش چپ، این بار جنبش فدائی و بیزن جزئی را در بیدادگاه خویش به محاکمه کشیده، بر روی جلد مهرنامه شماره ۴۱ اردیبهشت ۹۴ تصویر زنده یاد جزئی با عنوان "روشنفکران تروریست نقش" بسته است این عنوان غیر مسئولانه و کینه توزانه نشانگر عدم پای بندی آقای قوچانی به اخلاق و وجدان روزنامه نگاریست، در این شماره با چندین پژوهشگر تاریخ معاصر ایران مصاحبه شده است که یکی از این مصاحبه شوندگان آقای هوشنگ ماهرویان است. ایشان در این مصاحبه مانند همیشه عداوت خود را با نیرو های چپ با بکاربردن واژه های تحریف گونه و اتهام های ناروا نشان داده اند، در مقدمه، مصاحبه کننده از ایشان با عنوان چپ پشیمان نام میبرد، برخی از تحریفاتى که چپ پشیمان در مصاحبه خود مطرح کرده اند از اینگونه است:

۱- ایشان مبارزه چریکی را در ترورهای شهری، انفجار مراکز و بانک زنی خلاصه می کنند و هیچگونه اشاره ای به علل و عوامل بوجود آمدن جنبش چریکی نمیکنند و از دو عامل عمده تاثیر گذار در ایجاد جنبش چریکی یعنی دیکتاتوری و بی عدالتی نام نمیبرد و همچنین تاثیرات مبارزات مردم ویتنام، فلسطین و مبارزات چریکی در امریکای لاتین، ترکیه، آلمان، ایتالیا و ژاپن را نادیده میگیرد، مبارزات چریکی مولود زمان خود بود علل و عوامل خاص خود را داشت.

۲- آقای ماهرویان می گویند که نزهت روحی آهنگران، بهروز دهقانی را لو داده است، بکاربردن واژه لو دادن در ادبیات یک پژوهشگر جایگاهی ندارد. ایشان هیچ اشاره ای به ضربات کشنده، شلاق و دیگر شکنجه های توافرسا نمیکنند. آقای ماهرویان بهتر است قبل از این قضاوتها کف پای خودشان را مشاهده کنند که چگونه بعد از ۴۰ سال هنوز آثار شکنجه ها

خرچنگ ها برای سخنرانی در یک کنفرانس به ایران دعوت شده بود زنده یاد محمد قاضی مترجم کتاب آدم ها و خرچنگ ها از شجاع الدین شفا رئیس تشریفات دربار و رئیس کنفرانس، تقاضای ملاقات با خوزه دو کاسترو را میکند آقای شفا با صراحت تمام به او می گوید "شما از ما نیستید و ما شما را به ایشان معرفی نخواهیم کرد" آنگاه چگونه می توان از روشنفکرانی که شاه آنها را تحقیر میکرد توقع داشت که ساواک را از شکنجه بر حذر دارند، در حالیکه پس از گذشت ۲۷ سال آقای ثابتی مرد شماره یک ساواک هنوز شکنجه را انکار می کند.

۷- ایشان در مراسمی که برای بزرگداشت زنده یاد مصدق برگزار شده بود، شرکت کرده و اظهار میدارد که یکی از ایشان یعنی از گروه جزئی میخواستند خلیل ملکی را کتک بزنند این اتهام بی پایه فقط میتواند از سوی یک چپ پشیمان مطرح شود.

۸- باز هم در تحریفی دیگر ایشان میگویند که در مراسم خاکسپاری تختی بعضی شعار درود بر خمینی میدادند در آنروز من دانشجوی سال اول دانشگاه بودم و از میدان شوش تا ابن بابویه و مسیر برگشت را پیاده پیمودم و بجز شعارهایی در باره تختی شعار دیگری نشنیدم.

۹- ارتباط نوع شنا با خصوصیات اخلاقی و روحی انسان یکی دیگر از دستاوردهای چپ پشیمان است. ایشان میگویند من شنای فورباغه میگردم چون این نوع شنا متین است و حمید اشرف شنای کراال پشت میکرد که شنای خوبی نیست، بر اساس این داوری می توان نتیجه گرفت که دوندگان صدمتر انسانهایی کم طاقت و ناشکیبا هستند اما دوندگان ماراتون انسانهایی صبور و بردبارند، آقای ماهرویان شما حق ندارید واقعیتای را که در تاریخ روی داده است تغییر دهید و تحریف کنید و فرزندان راستین و فداکار مردم را با تهمت های ناروا و و واژه ها و مفاهیم واژگونه و با چهره ای دگرگونه معرفی کنید. حمید مومنی و بهمن روحی آهنگران دوست صمیمی شما بودند شما خصوصیات بارز اخلاقی و آرمانهای انسانی آنان را که در راه کسب آزادی و عدالت به استقبال مرگ شتافتند و بخشی از تاریخ مبارزات خونبار مردم ایران را رقم زدند به خوبی می شناختید. ایکاش پژوهشگری مانند شما بجای اینگونه قضاوتهای غیرمنصفانه و اتهامات ناروا صداقت را از رفیقان خود زنده یادان حمید مومنی و بهمن روحی آهنگران می آموخت.

وحدت چپ

به سوی شکل دهی تشکل بزرگ چپ

در آرزوی خاورمیانه ای ...

ادامه از صفحه ۹

این وضع امروزی خاورمیانه است. خاورمیانه‌ای که مهد اصلی تمدن‌های اولیه و مرکز ظهور ادیان ابراهیمی بوده، امروزه به چاه چنین مصیبتی افتاده است و دست و پا می‌زند. در حقیقت این تضاد و تنش‌های قهرآمیز میان دولت‌های منطقه بوده که به اختلافات قومی و قبیله‌ای، مذهبی و مسلکی، سیاسی و عقیدتی هم دامن زده و تا آنجایی که در اساطیر اولیه و وقایع تاریخی هزاره‌های گذشته هم دست برده شده تا در خدمت جنگ و جدال‌های امروزی قرار گیرد. باری در چنین جوی است که ویروس تروریسم و هرج و مرج و آشوب به دنیا می‌آید و طالبان و باند القاعده و النصره و لشکر صحابه، و عاقبت داعش‌ای که شری جهانی است، خاورمیانه را در خشونت و وحشت و بربریت فرو می‌برد.

نگاهی که تراژدی خاورمیانه را بدتر می‌کند

اما تراژدی خاورمیانه بدتر و دردناکتر می‌شود، وقتی که دریابیم، انبوهی از روشنفکران و فعالان حقوق بشری و اهل فرهنگ نیز مانند سیاست‌بازان غرض‌ورز و حرفه‌ای می‌اندیشند و به جای تلاش فکری و عملی برای یافتن راهی برای قطع جریان جنگ‌ها و پایان دادن به دشمنی‌های میان دولت‌ها... در پی یافتن مقصر اصلی یا مقصرها می‌گردند، تا به خیال خود با مجازات و کیفر دادن رژیم‌هایی که تروریست‌پرور و آشوب‌گراند، منطقه را از ویروس تروریسم و جنگ و هرج و مرج عمومی نجات دهند و پاک کنند.

مثلاً سران جمهوری اسلامی ایران ندا می‌دهند که: مسئول اصلی همه جنگ و جدال‌ها و تروریسم و درگیری‌های قومی و مذهبی و مشکلات اقتصادی در منطقه رژیم صهیونیستی اسرائیل است. به عقیده آقایان تا این رژیم از بین نرود، منطقه روی آرامش و صلح و توسعه و آزادی را نخواهد دید و شیعه و سنی و ایران و کرد و ترک و پارسی‌گو و عرب... از چنبره تروریسم و تفرقه و درگیری‌های کنونی نجات پیدا نخواهد کرد.

اسرائیلی‌ها هم درست برعکس این را می‌گویند و مدعی‌اند که: جمهوری اسلامی ایران حامی اصلی تروریسم و فتنه و فساد در منطقه و در سراسر دنیاست. به عقیده آنها اکثر جنگ‌ها و درگیری‌های منطقه ریشه در تهران دارد و ملایان حاکم بر ایران با پرورش تروریسم و پشتیبانی از تروریست‌های مذهبی، سعی در صدور انقلاب اسلامی و تسلط بر خاورمیانه و دنیای اسلام را دارند. لذا چاره دردهای خاورمیانه را و رهایی از جنگ و خشونت‌های تروریستی را در براندازی رژیم اسلامی ایران و برچیدن بساط "آخوندها" می‌دانند و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نیستند.

ناگفته نماند که سعودی‌ها و شیوخ خلیج فارس وابسته به آنها از اسرائیلی‌ها هم در این مورد تندتر می‌روند به طوری که هر اتفاق هر قدر ساده اما ناخوشایند را به شیعه و ایرانی‌ها می‌بندند حتی مدعی‌اند که داعش و القاعده و تروریست‌های گوناگون جهادی را جمهوری اسلامی ایران ساخته و پرداخته تا با تفرقه‌اندازی در دنیای اسلام واقعی سلطه شیعه و ایرانی و پارسی را بر سنی و عرب و افغان و ترک و کرد و پاکستانی و غیره برقرار کند.

جالب است که شماری از روشنفکران آتنیست تندرو در این منطقه یعنی مخالفان سرسخت اسلام محمدی و دشمنان نظام‌های دینی در خاورمیانه تحت تأثیر همین روش فکری و فرمول مقصربا، اسلام را، باعث و بانی هر نوع فتنه و فساد و بدبختی و مصیبتی می‌دانند که در خاورمیانه پیش می‌آید. آنها طالبان و باند القاعده و النصر و لشکر صحابه و انواع تروریست‌های جهادی چون داعش را محصول طبیعی و مستقیم تفکر اسلامی تلقی می‌کنند و بر این نظراند که تا ریشه‌های اسلام و قرآن و آخوند از بیخ و بُن کنده نشود، خاورمیانه از جنگ و تروریسم و عقب‌ماندگی و فساد و تباهی نجات نخواهد یافت و رو به ترقی و توسعه و آزادی نخواهد گذاشت.

باری مروجان و مبلغان چنین افکار و عقایدی از هر کشوری و در هر سطحی باشند، غافل‌اند که فرمول‌بندی‌های چنین ساده‌لوحانه و در مواقعی مغرضانه، خود بخشی از گفتمان جنگی است. جزیی از منطق تداوم جنگ است. تهیه دیدن و تدارک برای ستیزه‌جویی بیشتر است و زبان ایدئولوژیکی و جنگی است و در نهایت، نفس واقعی جنگ‌طلبی است. آنهایی که به این ملت یا به آن ملت، به این دین یا به آن دین، اشاره می‌کنند و توطئه‌گر و تولید کننده اصلی تروریسم و تبه‌کاری‌های موجود در منطقه را نشان می‌دهند، از یاد برده‌اند که این جنگ‌های تکراری ویرانگری که طی ۶۰-۵۰ سال اخیر میان کشورهای مختلف خاورمیانه اتفاق افتاد، این جنگ و جدال‌های دولت‌های غرب آسیا بود، که به فساد در دین و آئین و خوی و فرهنگ مردم این جوامع منجر شد و عاقبت به فنانیسم و تروریسم و انسان‌سوزی باند القاعده و النصره و داعشی‌ها کشید. نه تهران، تل آویو و نه واشنگتن یا مساجد و مدارس مسلمانان.

این حقیقتی است آشکار، که اگر ۶۰ سال جنگ میان هند و پاکستان نبود، دیو فنانیسم مذهبی و جهادی در افغانستان و پاکستان نشو و نما نمی‌کرد، اگر آمریکا و شوروی در افغانستان آنگونه نمی‌جنگیدند که جنگیدند، طالبان و القاعده دیده به دنیا نمی‌گشودند. اگر اعراب و اسرائیل شش دهه در قهر و جنگ نبودند، حماس و

جهاد اسلامی میدان عمل نمی‌یافت. اگر ۸ سال جنگ ایران و عراق نبود، اگر آمریکا و انگلیس و شرکاء، عراق عرب را آنگونه ویرانه جنگی خود نمی‌کردند، داعشی هم شکل نمی‌گرفت و دنیا را چنین پریرا نمی‌کرد.

باری گفته‌اند و درست گفته‌اند که: «پدیده جنگ را با امکانات تهیه جنگ و با منطق جنگ و یا گفتمان ایدئولوژیکی-جنگی نمی‌توان زیر پرسش برد.»

جنگ‌ها با اراده و فکر انسانی، با طرح استراتژی خروج از جنگ و توقف جنگ، متوقف می‌شوند و زمینه برای زندگی و همزیستی و ترقی فراهم می‌آید. در اساسنامه یونسکو آمده است که: چون جنگ و منطق جنگ در ذهن آدمی شکل می‌گیرد یعنی سرآغاز جنگ‌ها در ذهن‌هاست، پس برای رسیدن به صلح و همزیستی، ابتدا باید اذهان ساخته شوند و جنگ در اذهان متوقف شود.

باری خاورمیانه خونین و خسته از قهرها و جنگ‌ها نیازمند به صلح و همزیستی است. برای رسیدن به صلح و همزیستی ابتدا گفتار جنگی باید متوقف شود. توقف گفتار قهرآمیز جنگی برنامه‌ای برای آینده نیست، وظیفه‌ای حیاتی برای حال حاضر است. یعنی همین حالا شدنی است. زیرا که دیگرانی بودند که اراده کردند و شد ما نیز می‌توانیم.

از یاد نبریم که نفرت از جنگ، به حس مشترک اکثریت مردم منطقه تبدیل شده و رسیدن به خاورمیانه‌ای خالی از جنگ و خونریزی، به آرزویی و حسرتی! همین خواست انسانی، برترین عامل اتحاد مردم این منطقه است، و ثروت و سرمایه‌ی عظیمی است که اجرای پروژه صلح و ایجاد خاورمیانه‌ای سعادت‌مند را میسر می‌سازد.

منبع: ایران امروز

آدرس پستی:

L.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره حساب بانکی:

دارنده حساب بانکی: L.G.e.v

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۲۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com